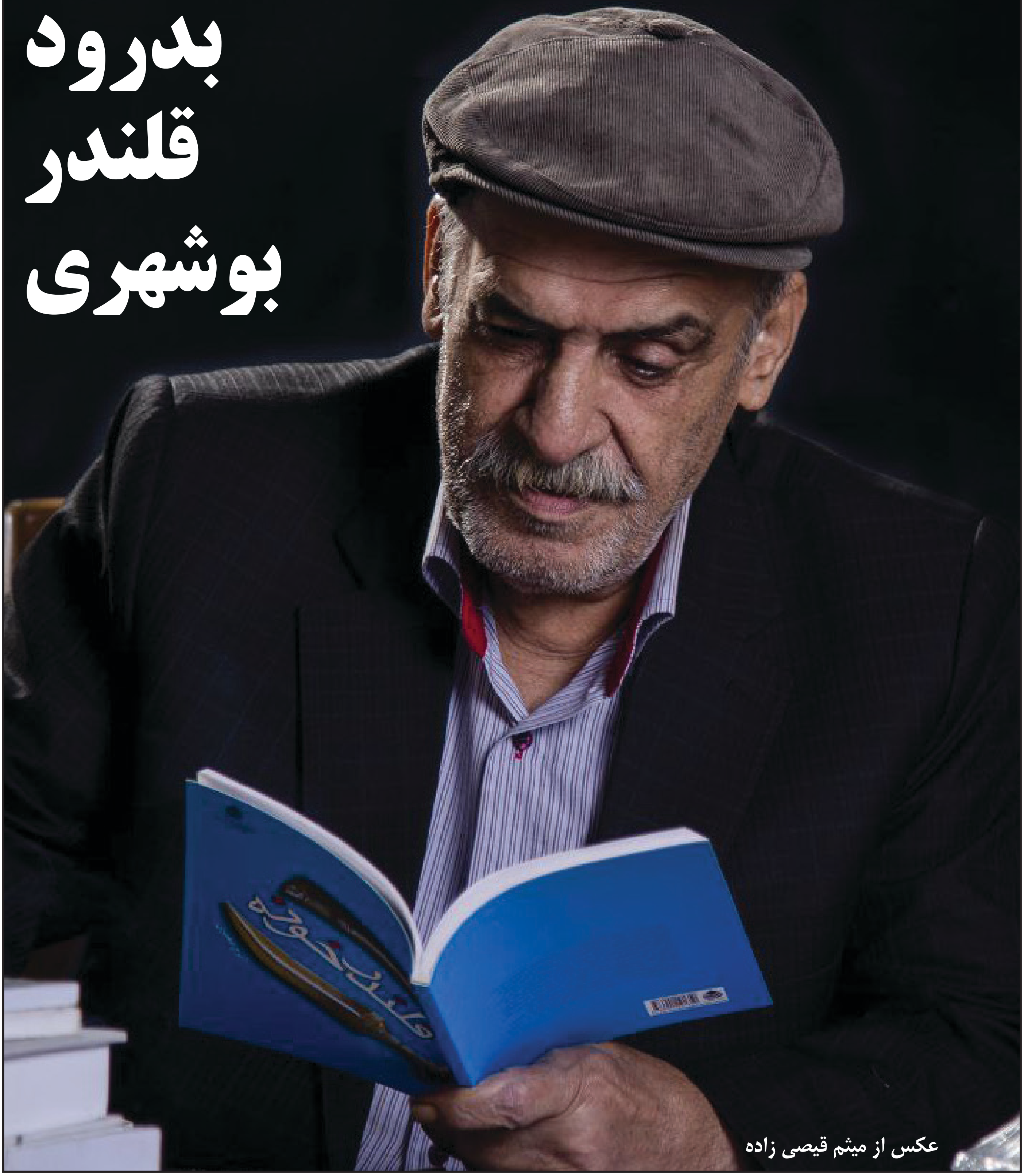
شنبه ۱۵ شهریور ۱۴۰۴ ۱۶ صفحه
نسیم جنوب
www nasimjonoub COM
سال بیست و هشتم – شماره‌های ۴۷ – ۱۱۴۶

استاد ایرج صغیری
(۱۴۰۴-۱۳۲۵)

نسیم جنوب

بدرود قلندر بوشهری



عکس از میثم قیصی زاده

وزیر میراث‌فرهنگی در پیام تسلیت درگذشت ایرج صغیری:

نمایش ارزشمند استاد صغیری، میراث ناملموس بوشهر و ایران است

وزیر میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی، در پیامی درگذشت استاد ایرج صغیری ـ نمایشنامه‌نویس برجسته، کارگردان خلاق و پژوهشگر نامدار جنوب کشور ـ را ثلمه‌ای بزرگ برای جامعهٔ فرهنگ و هنر ایران توصیف کرد و گفت: صغیری با نیم‌قرن مجاهدت هنری، نه‌تنها پاسدار گوهر نمایش ایرانی، بلکه بنیان‌گذار جریان ماندگار تئاتر بومی بوشهر بود.

سیدرضا صالحی‌امیری وزیر میراث‌فرهنگی در پیامی با ابراز اندوه عمیق از درگذشت استاد ایرج صغیری، این ضایعه را به خانوادهٔ فرهیختهٔ وی، جامعهٔ هنری کشور، شاگردان و دوستداران او و به‌ویژه مردم فرهنگ‌دوست بوشهر تسلیت گفت.

در این پیام آمده است: استاد صغیری، عمر پربرکت خویش را در راه پاسداری از گوهر نمایش ایرانی و بازآفرینی جلوه‌های فرهنگ بومی جنوب سپری کرد. او با خلق آثار ماندگار و تربیت نسل تازه‌ای از هنرمندان، جایگاهی بی‌بدیل در ادبیات نمایشی ایران به‌ویژه بوشهر یافت. نام او که بیش از نیم‌قرن پیش با اجرای اثر تاریخی ابوذر در حسینیهٔ ارشاد و در کنار دکتر علی شریعتی بر صحنهٔ تئاتر ایران درخشید، برای همیشه در حافظهٔ فرهنگی این سرزمین جاودانه خواهد ماند.

وزیر میراث فرهنگی با تأکید بر اهمیت میراث هنری صغیری افزود: نمایش ارزشمند قلندرخونه ـ که در اردیبهشت‌ماه سال جاری در فهرست میراث ناملموس کشور ثبت شد ـ به‌همراه مجموعه‌ای از آثار نمایشی و داستانی آن استاد فرهیخته، گواهی روشن بر عمق نگاه هنری و پیوند پایدار او با ریشه‌های فرهنگی، آیین‌ها و هویت مردم جنوب کشور است.

صالحی‌امیری در پایان پیام خود با طلب آمرزش و رحمت الهی برای روح آن هنرمند ماندگار و آرزوی صبر و شکیبایی برای بازماندگان، تأکید کرد: ایرج صغیری نه‌تنها سرمایه‌ای گرانسنگ برای بوشهر، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از تاریخ تئاتر ایران است.

پیام تسلیت استاندار بوشهر به‌مناسبت درگذشت استاد صغیری

استاندار بوشهر به‌مناسبت درگذشت استاد ایرج صغیری از پیشکسوتان و هنرمندان بنام نمایش استان و پدر تئاتر آیینی ایران پیام تسلیتی صادر کرد.

متن پیام تسلیت دکتر ارسلان زارع به شرح زیر است:

انا لله و انا الیه راجعون

خبر درگذشت مرحوم ایرج صغیری پیشکسوت گرانقدر تئاتر استان موجب تأثر و تألم شد.

این چهره فرهیخته هنری که دارنده نشان درجه یک هنری، پدر تئاتر آیینی ایران و از افتخارات هنرهای نمایشی استان بوشهر بودند، سال‌های زیادی از عمر شریف خود را برای احیای فرهنگ بومی و آیین‌های جنوب کشورمان ایران مصروف داشت و خالق آثاری از هنرهای نمایشی بود که در فهرست میراث فرهنگی ناملموس ثبت شده است.

اینجانب با آرزوی رحمت الهی برای مرحوم استاد صغیری، فقدان این هنرمند بنام، فرهیخته و دلسوز را به خانواده محترم ایشان و جامعه هنری و فرهنگی استان و کشور تسلیت عرض می‌کنم و امیدوارم راه و سیره اخلاقی و هنری آن فقید سعید همواره مستدام باشد.

پیام تسلیت آیت الله صفایی بوشهری؛ نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه بوشهر در پی درگذشت استاد صغیری



«بسم الله الرحمن الرحیم»

إنّا لله وَ إنّا إلَیْهِ راجِعُونَ

رحلت هنرمند گرانقدر و متعهد، جناب آقای صغیری را به همه مردم محترم استان بوشهر و جامعه هنری ایران و همه علاقه‌مندان، به‌ویژه خانواده گرامی ایشان تسلیت عرض می‌نمایم. آن هنرمند بزرگوار با آفرینش آثار ممتاز هنری، به‌ویژه تئاتر و سینما، خدمات شایانی به این عرصه نموده است. آن هنرمند متعهد در طول حیات هنری خود، با توجه خاص به حفظ سنت‌های بومی و عنصر مقاومت و ظلم‌ستیزی و با فعالیت کارآمد و حسن ابتکار محتوایی و شکلی، آثار ماندگاری را در عرصه هنر آیینی از خود به‌جا گذاشت.

خدمات و تلاش‌های ایشان در پیروزی انقلاب و مبارزه با رژیم سراسر ستم شاه و حمایت از انقلاب شکوهمند اسلامی، برگ‌های زرینی از کتاب ارزشمند عمر آن هنرمند می‌باشد.

بار دیگر اینجانب ضایعه فقدان آن هنرمند متعهد و عزیز را تسلیت گفته و از خداوند متعال برای ایشان غفران و رحمت واسعه، و برای بازماندگان صبر و اجر مسألت می‌نمایم.

«نماند کسی در جهان پایدار / همی نام نیکی بود یادگار»

صفایی بوشهری – نماینده ولی‌فقیه در استان و امام‌جمعه بوشهر

تسلیت مدیرعامل سازمان تامین اجتماعی در پی درگذشت استاد صغیری

مصطفی سالاری مدیرعامل سازمان تامین اجتماعی با صدور پیامی درگذشت استاد پیشکسوت تئاتر و ادبیات و هنر آئینی، زنده‌یاد ایرج صغیری را به خانواده آن مرحوم و جامعه فرهنگی و هنری کشور تسلیت گفت.

به گزارش خبرگزاری ایرنا، در پیام تسلیت مصطفی سالاری که چهارشنبه در اختیار ایرنا قرار گرفت آمده است: خانواده محترم استاد صغیری؛ با نهایت تأثر و تألم درگذشت استاد ارجمند صغیری، از اساتید پیشکسوت عرصه تئاتر و ادبیات را به جامعه هنری و فرهنگ‌دوست کشور تسلیت عرض می‌نمایم.»

وی در این پیام با تجلیل از جایگاه علمی و هنری این استاد فقید تأکید کرده است: تلاش‌های این کارگردان و پژوهشگر متعهد و دانشمند در طول سال‌های خدمت به تئاتر و ادبیات ایران، در یادها باقی خواهد ماند.

مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی در پایان برای آن مرحوم رحمت و آمرزش الهی و برای بازماندگان صبر و شکیبایی مسئلت کرده است.

تسلیت وزیر فرهنگ برای درگذشت استاد ایرج صغیری:

میراثی ارزشمند برای نسل‌های آینده هنر این مرز و بوم به یادگار نهاد

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، با صدور پیام تسلیت، درگذشت ایرج صغیری، نویسنده، نمایشنامه‌نویس، کارگردان و بازیگر پیشکسوت تئاتر ایران را تسلیت گفت.

متن پیام تسلیت سیدعباس صالحی به شرح زیر است:

«خبر درگذشت استاد ایرج صغیری، نویسنده، نمایشنامه‌نویس، کارگردان و بازیگر پیشکسوت تئاتر ایران، موجب تأثر و اندوه فراوان شد. ایشان از چهره‌های تأثیرگذار و ماندگار هنر آیینی و نمایشی کشور بود که عمر خویش را صرف اعتلای فرهنگ و هنر این سرزمین کرد.

مرحوم صغیری که به حق از او به‌عنوان «پدر تئاتر بوشهر» یاد می‌کنند، با آثار و اندیشه‌هایش، نقشی پررنگ در بالندگی تئاتر آیینی بر جای گذاشت و میراثی ارزشمند برای نسل‌های آینده هنر این مرز و بوم به یادگار نهاد. اینجانب ضمن عرض تسلیت به خانواده محترم آن هنرمند فقید، جامعه هنری کشور و مردم فرهنگ‌دوست بوشهر، از درگاه خداوند متعال برای آن مرحوم رحمت واسعه و برای بازماندگان صبر و شکیبایی مسئلت دارم.»

پیام تسلیت بنیاد نخبگان استان بوشهر:

اسطوره تئاتر آیینی ایران و چهره ماندگار هنرهای نمایشی

درگذشت استاد ایرج صغیری، پیشکسوت برجسته تئاتر کشور، اسطوره تئاتر آیینی ایران و چهره ماندگار هنرهای نمایشی، ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر برای جامعه هنری و فرهنگی ایران اسلامی و به‌ویژه استان بوشهر است.

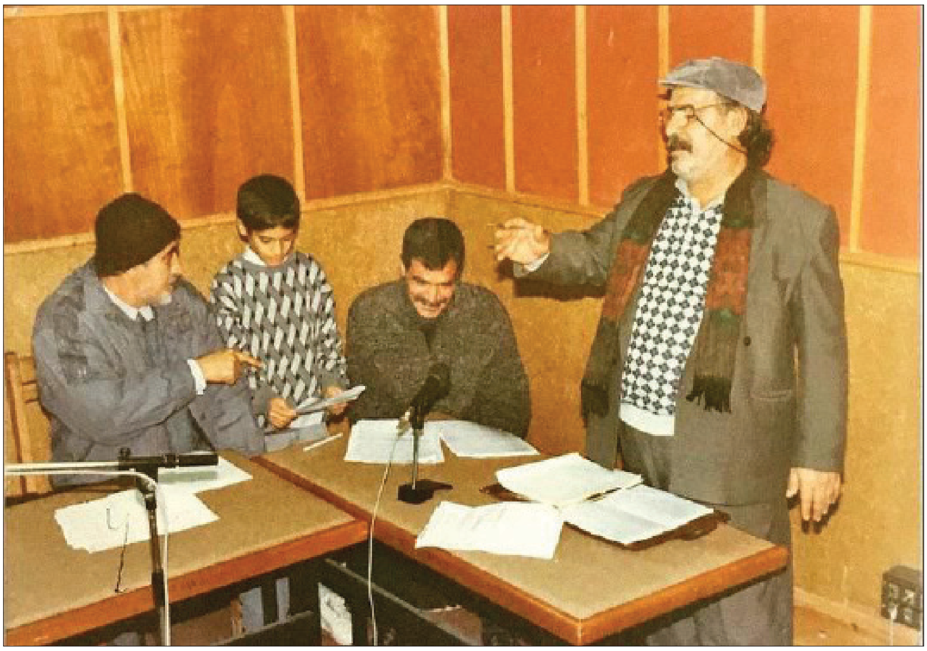
آن استاد گرانقدر که سال‌ها عمر شریف خویش را صرف اعتلای فرهنگ و هنر این سرزمین کرد، با آثار ارزشمند و تاثیرگذار خود نه تنها نسل‌های متعددی از هنرمندان را پرورش داد، بلکه با خلق سبک‌ها و اجراهای ماندگار در عرصه تئاتر آیینی، نام خویش را به‌عنوان ناخدای صحنه‌های ایران جاودانه ساخت.

بنیاد نخبگان استان بوشهر ضمن ابراز تأثر و تأسف عمیق از این فقدان بزرگ، درگذشت آن هنرمند فرهیخته را به جامعه هنری کشور، شاگردان، دوستداران و خانواده مکرم ایشان تسلیت عرض نموده و علو درجات برای روح بلند آن استاد فقید و صبر جمیل برای بازماندگان مسئلت می‌نماید.

«روابط عمومی بنیاد نخبگان استان بوشهر»

قلندر تئاتر ایران

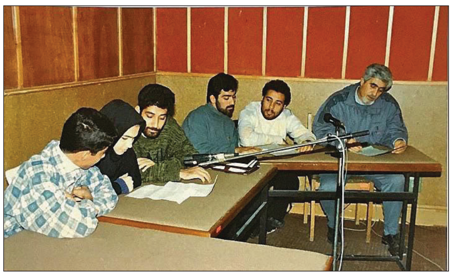
شاهین بهرام‌نژاد



نام ایرج صغیری در فرهنگ و هنر ایران، چونان چراغی منور از برج بندر در دل تاریکی امواج خروشان دریا می‌درخشد. او از کوچه‌های قدیمی بوشهر برخاست؛ از محله شِکری، از همان کوچه‌هایی که نوای دمام‌های محرم و تشباد داغ جنوب در آن جاری است. از همان کودکی، جهان او با آیین‌ها و آواهای بومی شکل گرفت و بعدها این میراث را چون گوهری در صحنه‌ی تئاتر ایران نشاند.

صغیری، کاشف «روح آیینی» در تئاتر ایران بود. در سال ۱۳۵۴ نمایش «قلندرخونه» در حالی بر صحنه‌ها درخشید که موج غرب‌گرایی بر فضای تئاتر و نمایش ایران می‌تاخت، او بی‌پروا از سینه‌زنی، دمام‌نوازی و اصطلاحات بومی بهره گرفت و از کوچه‌های بوشهر پلی زد به تالارهای معتبر پایتخت. تا آن‌جا که «قلندرخونه» با دعوتنامه ۱۷ فستیوال جهانی، مواجه گشت.

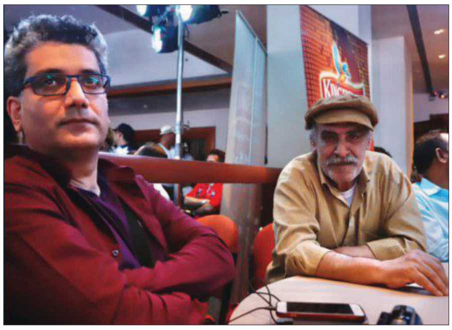
پس از آن، صغیری آثار دیگری چون «محپلنگ»، «شب شولای عبدالرحمان» و «سرباز» را آفرید؛



هرکدام برگ سبزی در دفتر تئاتر ایران. آثار مکتوبش ـ از «خالو نکیسا» تا «خلخال شوم» ـ گواهی است بر آن‌که صغیری تنها در صحنه نایستاد، که در ادبیات نمایشی نیز رد پای خویش را جاودانه ساخت.

او «ابوذر» را در حسینیه ارشاد زنده کرد، با همکاری داریوش ارجمند و در سایه‌ی نگاه علی شریعتی. همان نقش، او را به محبوبیتی رساند که نشان داد تئاتر می‌تواند با باورهای اجتماعی و دینی درآمیزد و هم‌چنان جذاب و ماندگار بماند.

اما امروز که استاد صغیری از کره خاکی پر کشیده، یاد ما پر از بی‌تابی است. مدام در ذهن خود این پرسش را مرور می‌کنم که: «مگر می‌توان قلندر صحنه‌ها را



دیگر در این اقلیم نداشته باشیم؟»

او چون نخل‌های بوشهر است؛ شاید در برابر طوفان خم شود، اما هرگز نمی‌شکند. اگرچه تنش دیگر در میان نباشد، اما جان آثارش در هوای این سرزمین جاری است.

ایرج صغیری را می‌توان «پدر تئاتر آیینی ایران» خواند؛ پدری که فرزندانش، نسل‌هایی از دهه‌های مختلف را مرشد و راهنماست. شاگردانی که از مکتب او برخاستند، امروز چراغ راه تئاتر ملی‌اند. ثبت «قلندرخونه» در فهرست میراث ناملموس ایران در اردیبهشت ۱۴۰۴، تنها تأییدی دوباره بر این حقیقت است که آثار او نه متعلق به یک شهر یا یک نسل، که میراثی ملی و تاریخی‌اند.

ای استادِ نستوه، صحنه تا همیشه به صدایت محتاج است. بوشهر به قلم و قدمت همواره می‌بالد.

چرا که اگر «قلندرخونه» خانه‌ی قلندرهاست، تو خود قلندرِ خانه‌ی دل‌های ما هستی.

یاد قلَندرِ صحنه‌ها، تا ابد جاری است.

روزی که با دیدن قلندرخانه استاد صغیری افتخار کردم

رسول غریبی

مهرماه خنک سال ۱۳۵۴ در تهران سرباز بودم بی‌خبر از رویدادهای هنریِ در پایتخت، در پادگان محل خدمت افسری لیسانسیه کُرد که اهل مطالعه، سینما ونمایش هم بود صدایم زد: غریبی همشهری‌هات در تهران نمایش قلندر خونه دارن نمی خوای ببینی؟

کور چه می‌خواد دوچشم روشن، من هم در غربت سربازی ذهنم پرید به قلندر خونه حسینیه و انگار دنیایی به من دادند. جناب سروان محبت نمود برگ مرخصی برایم صادر کرد عصری بود راه افتادم به سمت پارک شهر(دانشجو) و سالن تئاتر شهر یک ساعت مانده به شروع نمایش انبوه دوستداران تئاتر بودند، فروش بلیط تمام شده بود.

رفتم نومید روی صندلی حاشیه پارک نشستم و گفتم خدا کریمه گوشه پارک می شینم و همین قدر که بگیم بوشهری هم هستیم به هنر بچه ها افتخار می کنیم همین هم کافیه. اما خداییش غمگین بودم، دو دانشجو آمدن در کنارم نشستن و شروع کردن گفتگو در مورد قلندر خونه، لهجه شون معلوم بود آبادانی هستند.

یکیشون پرسید: سرکار بچه کجایی؟ لبه کلاه سربازی بالا بردم و گفتم بوشهری. گفت: به به حتما اومدی قلندر خونه ببینی؟ گفتم بله ولی بلیط گیرم نیامده.

آن دو که گویا چهره سربازی دلشکسته را دیدند رو به من کردند و گفتند: ناراحت نباش سرکار دعوت مایی ما بلیط اضافه داریم.

با محبت دانشجویان به داخل سالن رفتم، مملو از تماشگر بود. لحظاتی بیشتر به نمایش نمانده بود که مرحوم استاد صغیری با هیبتی هنرمندانه و بندری، شالی به کمر بسته به اتفاق دیگر بازیگران هنرمندش در حال زدن دمام وسنج وارد سالن شدند.

همه تماشاگران غرق در چگونگی اجرای دمام زنی بودند. پس از اجرای دمام و بوق و سنج، نمایش در صحنه با هنر نمایی زیبا و بکر همراه با دیالوگ‌های اصیل گویش بوشهری شروع شد.

ظاهر تماشاگران نشان می‌داد غالباً اساتید دانشگاه و دانشجویان هنر و دوستداران تئاتر و سینما هستند. در سکوت محض سالن، من متعجب بودم این‌همه تماشاگر تهرانی چگونه ذوب در اجرا و حرکات نمایش قرار گرفته‌اند و یا معنی چلقیدن عبدو زیر سیلینگ را درک می کنند؟ اجرا و فضای صحنه مرا هم به درون قلندر خونه و بوشهر برد تا این که نمایش رسید به آن‌جا که نمایشی از تشیع جنازه بود و امروز باید برای آسمانی شدن استاد خواند: غفرالل...لکم لااله .... الحق محمداً رسول ال... ولعبادالله علیها ......هذا ما وعد......

پس از پایان نمایش بیرون سالن بحث بین دانشجویان و اساتید اهل نظر داغ بود. چپی‌های یک برداشت داشتند و مذهبی‌ها برداشتی دیگر. من هم درکنار آن‌ها با گوش سپردن به ارزیابی و قضاوت‌های‌شان فارغ از نظم و امر خشک پادگان به خلق قلندر خانه استاد صغیری افتخار می‌کردم و ساعاتی بیاد ماندنی را در پارک دانشجو گذراندم. روحش شاد و یادش مانا.

با عرض تسلیت وتعزیت به خانواده معزز استاد صغیری و جامعه هنری ادبی و مردم هنر دوست بوشهر.

راوی یاغی‌ها به آسمان رفت...

پیمان زند



او که عمری از آدم های عصیانگر و یاغی روایت کرد خاموش شد...

استاد ایرج صغیری تمام خودش را برای تمام جنوب گذاشت او تمام قصه‌ها، متل‌ها، مثل‌ها، آوازهای جنوب این لنگرگاه همیشگیش را بپیچانه پیچ کرد و در سرتاسر ایران فریاد زد چه روی صحنه تئاتر چه روی پرده سفید و چه روی کاغذ...

صغیری عاشق آدم‌هایی بود که قاعده بازی را بهم می‌ریزنند و زیر میز می زنند قهرمان می شوند از کارگر موزیری که به تقاص خون رفیقش خنجر می کشد تا تنگسیری که تفنگ برمی‌دارد تا سربازی که عاشق ستاره می‌شود...

صغیری اصل بود کپی نبود، ریشه بود، زیست شناس و جامعه‌شناس بود و او یک قلندر تمام قد بود.

صغیری اولین کسی بود که برای سنج و دمام کارکتر ساخت و به روی صحنه آورد و هویت بخشید.

از صغیری شروه چکه می‌کرد آیین سرریز می‌شد و قصه متولد، قصه‌هایش روی صحنه تاتر به هنگامه ای بی‌بدیل بدل می‌شد... او عاشق جنوب و مردمانش بود...

خداحافظ خالو ایرج، سلام بقیه بچه‌ها هم برسون...

شکری هرگز صدای شیهه اسب ظهر عاشورات را فراموش نکرده و نمی کند...



استاد صغیری؛ صدای مردم سرزمینش را در تاریخ ماندگار ساخت

محمد جواد بادپا



با قلبی آکنده از اندوه، درگذشت استاد بزرگ تئاتر و ادبیات جنوب، ایرج صغیری، را تسلیت می‌گوییم. مردی که با جان و دل در راه هنر و فرهنگ گام برداشت و با دستان هنرمندش، روح زندگی را به صحنه‌ها و کلمات بخشید.

ایرج صغیری، نه تنها پدر تئاتر بوشهر، بلکه میراث‌دار فرهنگ و قصه‌های مردمی ما بود؛ کسی که با نمایش‌های فولکلوریک و داستان‌های محلی، صدای مردم سرزمینش را در تاریخ ماندگار ساخت. رفتنش، خلأی سترگ در قلب هنر ایران باقی گذاشت؛ اما آثار او، یاد و نامش را در ذهن‌ها و دل‌ها جاودانه خواهد کرد.

باشد که آرامش ابدی مهمان روح پر فروغش باشد و یاد و چراغی همیشگی بر راه هنر دوستان برافروزد.



...و داستانی که پایان یافت

فریبا درویشی

داستان‌ها و خاطراتی که در دفتر روزگارم به یادگار ماند... اول دبیرستان بودم، سرشار از شوق بزرگ شدن. روزهای اول مدرسه بود؛ پر از دیدار دوستان جدید و معلم‌هایی که برخی فقط می‌آمدند و می‌رفتند، و برخی دیگر می‌آمدند و می‌ماندند و در ذهن ما نقش می‌بستند. قصه ایرج صغیری، از آن دسته معلم‌هایی بود که با داستان‌هایش، قصه آینده ما را نوشت.

او به کلمات عشق می‌ورزید و آن‌ها را می‌پرستید. هر روز با آمدنش، کلاس پر از شور، عشق و صفا می‌شد. یادم می‌آید اولین انشای کلاس اول دبیرستان ما، با عنوان «امشو که بارون بیاد» بود؛ و این، اولین داستان از تخیلات زیبای من شد.

استاد ایرج صغیری، به یاد تو، قصه‌هایت

را لالایی کودکان خواب‌زده می‌خوانم.

به یاد استاد عزیزم، ایرج صغیری، از دبیرستان آزادی...

تا ابد به یادت می‌مانم.

بوشهر در سوگ اسطوره هنر

خلیل کاکی‌زاده

بوشهر، بندری پر از قصه و روایت‌های داغ، افتخار سرزمین مادری، مهد هنر، غرق در شعر و حماسه و مردان مقاومت.

زادگاه ادیبانی چون آتشی، چوبک، حمیدی، بیابانی، باباچاهی و هنرمندانی برخاسته از دل مردمان خونگرم، با شعر و شور و هنر، با صدای رسای جهانبخش کردی‌زاده.

از کدامین اسطوره‌سازان سخن بگویم؟ امروز حجمی از اندوه و غم بر چهره‌ی غبارزده‌ی بندر باریدن گرفت. عزیزی و هنرمندی فاخر، اسطوره‌ی تئاتر بوشهر، استاد فرزانه ایرج صغیری، نیز از کانون هنرمندان رخت برکشید و به مأوای ابدیت پیوست.

اما بوشهر با قامتی سترگ در پرتو تاریخی پرغرور ایستاده است.

هر بغض، بی‌شک فریادی‌ست از ابتدا تا انتهای بندر.

اکنون موج‌ها، هوا، آسمان، در فقدان تک‌تک اسطوره‌های هنری‌مان، در ماتمی غریب بر ساحل، در بهت و حیرت مانده‌اند.

استاد ایرج صغیری از دل مردم بوشهر فریاد برآورد و جانانه در خط هنر درخشید.

هیچ هنرمندی با اثر جاویدش به فراموشی نخواهد رفت.

بوشهر، تو بمان؛ زادگاه ادیبان فرهیخته و هنرمندان دیارم، جاوید و استوار بمانی.

استاد ایرج صغیری؛ ناخدای صحنه

ایرج صغیری از پیشکسوتان برجستهٔ تئاتر، سینما و ادبیات ایران بود که به‌عنوان «پدر تئاتر آیینی ایران» و «شاعرِ تئاتر آیینی» شناخته می‌شود. او با خلق آثاری عمیقاً ریشه‌دار در فرهنگ بومی جنوب ایران، به‌ویژه گویش و آیین‌های بوشهری، نقش مؤثری در احیاء و معرفی تئاتر قومی و آیینی ایفا کرده است.



عکس: محسن قیصی‌زاده

زندگینامه و فعالیت‌های هنری

صغیری در محلهٔ شکری بوشهر متولد شد و از کودکی با شرکت در مراسم تعزیه با دنیای نمایش آشنا شد. این تجربه‌ها پایه‌ای برای فعالیت‌های آیینی او در تئاتر شد.

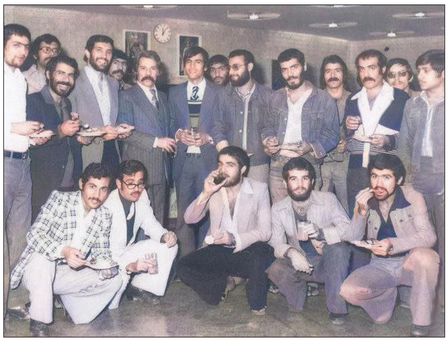
تحصیلات و آشنایی با شریعتی: او برای تحصیل در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی به مشهد رفت و در دوران دانشجویی با دکتر علی شریعتی آشنا شد. این آشنایی منجر به همکاری در اجرای نمایش «ابوذر» در دانشگاه فردوسی مشهد و حسینیهٔ ارشاد تهران شد که محبوبیت زیادی برای او به ارمغان آورد.

بازگشت به بوشهر: پس از اتمام تحصیلات در رشتهٔ تاریخ، به بوشهر بازگشت و تمرکز خود را بر تولید آثاری با محوریت فرهنگ جنوب ایران قرار داد.

آثار شاخص نمایشی و سینمایی

قلندرخونه (۱۳۵۴): این نمایش که در جشن هنر شیراز اجرا شد، به‌عنوان برترین نمایش سال شناخته شد و به ۱۷ فستیوال بین‌المللی دعوت گردید. قلندرخونه با تلفیق آیین‌های عزاداری بوشهری (مانند سینه‌زنی و دمام‌نوازی) و روایت زندگی کارگران بندر، نمونهٔ بارزی از تئاتر آیینی-اجتماعی ایران محسوب می‌شود. این اثر در اردیبهشت ۱۴۰۴ در فهرست آثار ملی میراث فرهنگی ناملموس ثبت شد.

ابوذر: صغیری در این نمایش به کارگردانی داریوش ارجمند، نقش اصلی را ایفا کرد. اجرای آن در فضای دانشگاهی و مذهبی آن دوره، تأثیر فرهنگی عمیقی داشت.



سایر آثار نمایشی: از دیگر کارهای شاخص او می‌توان به «محپلنگ»، «سرباز» و «شب شولای عبدالرحمان» اشاره کرد.

فعالیت در سینما: کارگردانی فیلم «سفر غریب» (۱۳۶۵) و بازی در فیلم «عروسی خوبان» (۱۳۶۷) به کارگردانی محسن مخملباف از تجربیات سینمایی اوست.

آثار ادبی و داستانی

صغیری با تسلط بر گویش بوشهری، آثاری خلق کرده که علاوه بر ارزش ادبی، به عنوان اسناد مردم‌شناختی نیز قابل توجه هستند:

خالو نکیسا، بنات النعش و یوزپلنگ (۱۳۶۹): این



مجموعه داستان که نخستین اثر داستانی اوست، به زندگی و باورهای مردم جنوب ایران می‌پردازد و شامل واژه‌نامه‌ای برای توضیح اصطلاحات بومی است.

خلخال شوم (۱۳۸۲): داستانی پرحادثه بر اساس افسانه‌های محلی بوشهر که حول محور یک خلخال جادویی روایت می‌شود.

قلندرخونه (۱۳۹۰): نمایشنامه‌ای که به صورت کتاب نیز منتشر شده و به عنوان اثر شایستهٔ تقدیر در بیستمین دورهٔ جایزهٔ کتاب فصل معرفی شد.

سبک هنری و ویژگی‌های کار

تلفیق آیین و تئاتر: صغیری با الهام از تعزیه و آیین‌های محلی جنوب، سبکی منحصربه‌فرد در تئاتر ایران خلق کرد که به «تئاتر آیینی» معروف است. او عناصری مانند سینه‌زنی، نوحه‌خوانی و موسیقی محلی را در روایت‌های نمایشی خود به کار می‌گیرد.

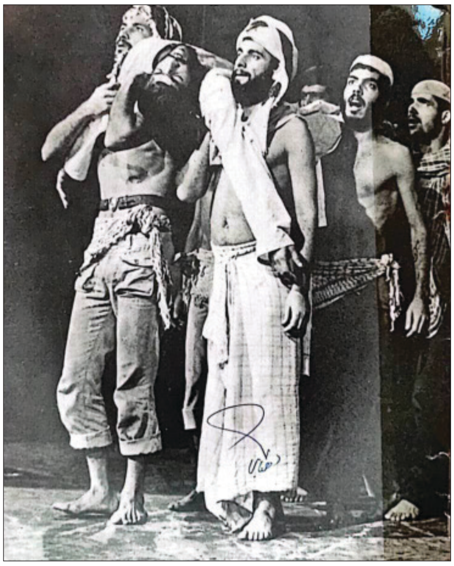
تأکید بر فرهنگ بومی: تمام آثار او ریشه در فرهنگ، گویش و اسطوره‌های بوشهر دارند و می کوشند آن‌ها را از خطر فراموشی نجات دهند.

نگاه اجتماعی: نمایش‌های صغیری اغلب به مسائل اجتماعی مانند ظلم‌ستیزی، عدالتخواهی و زندگی قشر محروم جامعه می‌پردازند. برای مثال، «قلندرخونه» به درگیری کارگران بندر با سرکارگران ظالم می‌پردازد.

تأثیر و جایگاه در تئاتر ایران

ایرج صغیری به عنوان «پدر تئاتر آیینی» شناخته می‌شود. او با کشف استعدادهای محلی و آموزش هنرمندان بوشهری، نقش کلیدی در توسعهٔ تئاتر منطقه‌ای ایران ایفا کرده است. همچنین، آثار او الهام‌بخش نسل‌های بعدی در تلفیق عناصر بومی با فرم‌های مدرن نمایشی بوده‌است.

ایرج صغیری به عنوان یکی از چهره‌های ماندگار هنر ایران، با خلق آثاری عمیقاً متکی بر فرهنگ بومی، نه تنها تئاتر آیینی را احیا کرد، بلکه آن را به عرصه‌های بین‌المللی معرفی نمود. توجه او به گویش، آیین‌ها و روایت‌های شفاهی جنوب ایران، آثارش را به میراثی ارزشمند برای مطالعات فرهنگی و هنری تبدیل کرده است.



تئاتر ایران و بوشهر یتیم شد

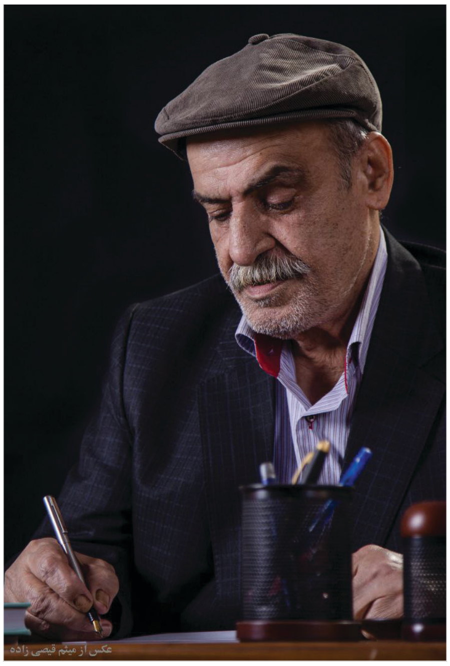
جامعه هنری کشور و بوشهر هنرمندی را از دست داد که در بنیانگذاری تئاتر آیینی صاحب سبک بود.
استاد ایرج صغیری نخستین بار،کار هنری را با ایفای نقش شمر درتعزیه شکری آغاز کرد که بدون شک یکی از زیبا ترین و تاثیرگذارترین نمایش‌های آیینی بود و این آغازی برای فعالیت‌های نمایشی او بود؛ سپس در دوران دانشجویی با بازی در نمایشنامه ابوذر به کارگردانی داریوش ارجمند خود را به جامعه هنری ایران معرفی نمود؛ اوج کار هنری او کارگردانی نمایش آیینی و به یاد ماندنی(قلندر خونه) بود که نشان داد چهره‌ای برجسته در آسمان تئاتر ایران و بوشهر ظهور کرده است، کارگردانی نمایش معروف (قلندر خونه) واستقبال عمومی از این نمایش، موجب گردید که همه جا نام تئاتر بوشهر با نام استاد صغیری گره بخورد و صغیری نماد تئاتر بوشهر شود.
صغیری شاید اگر در جغرافیایی غیر از بوشهر پدیدار گشته بود، امروز در ردیف برگزیده‌ترین و برجسته‌ترین کارگردانان و بازیگران کشور جلوه گری می کرد اما افسوس که آن طور که باید و شاید قدرش دانسته نشد.
صغیری علاوه بر بازیگری و کارگردانی تئاتر، در زمینه سینما نیز فعالیت داشت و بازی در چند فیلم سینمایی در کارنامه درخشان هنری او دیده می شود، و علاوه بر کار هنری در زمینه داستان نویسی هم دستی به قلم داشت و آثار ارزشمندی در این زمینه از او به یادگار مانده است.
فقدان این هنرمند برجسته ضربه سختی به هنر ایران و بوشهر است که شاید تا سالیان دراز جبران نگردد.
عروج این هنرمند نامی کشور را به جامعه هنری کشور، به ویژه هنرمندان و فرهنگیان و مردم شریف بوشهر و خصوصا به خانواده بزرگ و هنرمند صغیری تسلیت عرض نموده و در فراق او و هم‌نوا با سعدی نغمه سر می‌دهیم:

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را
تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

انجمن ادبی کانون بازنشستگان آموزش و پرورش بوشهر.

صغیریسم

ابوذر مختارزاده



همه‌ی نمایشگران بوشهری می‌دانند که او در زمانه‌ای توانست نمایش بوشهر را به عرش برساند. زمانه‌ای که مهم‌ترین اتفاقات هنر نمایش فقط در پایتخت رخ می‌داد. شهرستانی‌ها یا حضوری ندارند و یا اگر دارند ناچیز است و ناپیدا. شهرستانی‌ها اگر حضوری دارند به‌واسطه‌ی بازیگری‌شان است و بس. به لطف برگزاری جشن هنر شیراز و برپایی جشنواره‌ای که استعدادهای نمایشی کل کشور را می‌بایست در آن شناسایی می‌کردند، قلندرخونه ایرج صغیری می‌درخشد. جشن هنر شیراز فقط یک جشنواره نبود. مهم‌ترین اتفاق نمایشی تاریخ نمایش در این مملکت هم محسوب می‌شد. جایی که پیتر بروک با اورگاست و آندره شربان و رابرت ویلسون در جایی دیگر نمایش‌های خلاقانه‌ی خود را اجرا کردند. حال در این میان معلم بوشهری چه می‌تواند ارائه دهد؟
ایرج صغیری آگاهانه یا ناآگاهانه دست‌به‌کاری بزرگ می‌زند. کاری که کارگردان‌های پیشرو در جهان نمایش، از بروک و گرتوفسکی گرفته تا باربا و شکنر در پی دست یافتن به آن سفرهای متعدد به گوشه‌کنار جهان کرده‌اند تا آن‌چه از دریچه‌ی ذهن آنان در خلق هنر نمایش بسیار مهم است را کشف کنند؛ رسیدن به نمایش آیینی.
نمایش آیینی هیچ ارتباط به آیین‌های نمایشی ندارد. در آیین‌های نمایشی اتفاقی که می‌افتد بیشتر بر پایه‌ی اعتقاد و باور است. زمانی که شخصی این آیین‌ها را اصطلاحاً دراماتورژی کند (واژه‌ای که بسیار برایش مترداف یافته‌اند) از حالت آیین خارجش کرده و به نمایش نزدیکش می‌کند و این می‌شود نمایش آیینی. جایی که نویسنده متنش را می‌نویسد، کارگردان آن را اجرا می کند و بازیگر بازی‌اش رابه عهده می‌گیرد کاری بسی سخت و مهم. سختی به محدود بودن عناصر نمایشی در این آیین‌ها برمی‌گردد. این که در آیین‌های فلان منطقه چه‌قدر حرکت و اجرا وجود دارد که بتوان آن را بسط و گسترش داد؛ اما درعین‌حال جذابیت‌های خاص خود را نیز به همراه دارد. کارگردان می‌تواند از فضای هیجانی و بکر این آیین‌ها در جهت تهییج نمایش خود به بهترین شکل استفاده کند. ایرج صغیری همه‌ی این کارها را در قلندرخونه و محپلنگ کرد. (فیلم هردو اجرا را دیده‌ام، قلندرخونه را کامل و دومی را به‌صورت کلیپ دو سه‌دقیقه‌ای). او به‌نوعی مبدع ساختاری در تئاتر ایران است که بعدترها همه از آن استفاده می‌کنند. هم پا با بزرگان حوزه‌ی نمایش در جهان.
نوشتن برای ایرج صغیری حقیقتاً برای من بسیار سخت بود. نسل من در میانه‌ای بوده که فقط صغیری را در سالن تئاتر دیده است. به هنگام تماشای اثری شاید؛ اما همیشه او را ستایش کرده‌ام. جذابیت‌های اجرایی مربوط به گذشته‌های دور آن‌چنان کاریزمایی برای او ساخته که زدودن آن از اذهان نمایشگران بوشهری بسیار سخت می‌نماید. گرچه این امر در دوران جدید کمی رو به فراموشی گذاشته است. نه فیلم درخوری از زندگی‌اش ساخته اند و نه تلاشی برای درصحنه بودن. دو کتاب از دو نمایش معروف او هم که به چاپ رسید چون از زبان بومی دور شده انگار از ریشه ی اصلی اش جدا کرده اند اتفاقات برای حضور او در مجامع بیشتر مسکنی بوده که او کمی از آن انزوا خارج گردد.

افتخار آشنایی و ادامه دوستی

شاهین جعفری



در زمانی که شروع بکار اداری و سازمانی کردم جوانی ۲۲ ساله در دفتر مدیرکل تامین اجتماعی استان بوشهر بودم.
یکی از وظایفم هماهنگی ملاقات و تشریفات دفتر مدیرکل بود. یکی از روزهای ماه بهار، دکتر خسروانی مدیرکل، شماره تلفنی را برام ارسال و در توضیح نوشت تلفن استاد صغیری است با ایشان هماهنگی و ترانسفر ایشان را انجام دهید.
معلوم بود مهمان جایگاه ویژه‌ای دارد. خلاصه با هماهنگی خدمت استاد صغیری رسیدیم و به اداره کل تامین اجتماعی رفتیم.
دکتر خسروانی ورودی ساختمان منتظر ایستاده بود به محض ورود ماشین به استقبال استاد صغیری آمد و جلسه انجام شد.
استاد در دفتر هفته نامه نسیم جنوب به‌عنوان نویسنده و مشاور فرهنگی مشغول بود و به‌دنبال سوابق بیمه‌ای از اول خدمت تا قبل از اشتغال در نسیم جنوب بود.
خسروانی یک تیم از کارشناسان و معاون را برای احیای سوابق ایشان تشکیل داد و جالب‌ترین قسمت آن این بود که استاد صغیری در شهر مشهد مدتی کارمند آموزش و پرورش بود ولی هیچ مدرکی از آن زمان برایش باقی نمانده بود، من را به عنوان نماینده به مشهد فرستاد و به‌طور شگفت‌انگیزی پرونده پرسنلی راکد ایشان از بایگانی راکد آموزش و پروش خراسان رضوی (مشهد) پیدا شد و این باعث شد سوابق خدمتی ایشان احیا شود.
به هر صورت ایشان به افتخار بازنشستگی نائل شد.
اما این دوستی و مراوده بین ما و استاد تا زمان بدرود حیات ادامه داشت.
استاد گرانقدر بدرود.

استاد صغیری؛ هنرمندی نام‌آور و معلمی بزرگ

شاهرخ سروری



در اوایل دهه هفتاد که تهیه‌کنندگی، نویسندگی و اجرای برنامه رادیویی «سلام بوشهر» را به عهده گرفتم، با دعوت از استاد ایرج صغیری، شخصیت طنزی به‌نام "موندو گوشروک" را طراحی کردم که هر روز صبح کمبودهای استان و کم‌کارهای مدیران و مسوولان را در قالب طنز گوشزد می‌کرد، در نگارش متن و اجرای این بخش استاد سنگ‌تمام گذاشت. شاید نخستین‌بار بود که طنز با زبان فاخر محلی و جملات وزین وارد رادیو بوشهر می‌شد. بعد از آن با طراحی و اجرای "سی‌موسی‌تو" ارتباط استاد با رادیو بیشتر شد و با تهیه "نمایش هفته" این همکاری به اوج رسید.

استاد نمایش می‌نوشت و با بازیگران همیشگی‌اش، در خانه خودش تمرین می‌کرد و بعد در استودیو ضبط می‌کردیم. بعد از چندی برنامه "قصه‌ها و متل‌ها" را طراحی کردم، که در آن استاد قصه‌ها و متل‌های رایج در بوشهر را می‌نوشت و اجرا می‌کرد، دهه هشتاد برنامه‌ی شبانه ادبی - هنری "فانوس" را طراحی کردم که بخشی از آن اختصاص داشت به بیان قصه‌های دنباله‌دار استاد صغیری.

این همکاری و درس‌آموزی از محضر استاد تا سال نود و یک (زمان بازنشستگی من از صداوسیما) ادامه داشت؛ و بعد از آن برای کسب تجربه بیشتر و آموختن، خدمت استاد می‌رسیدم.

استاد ایرج صغیری، نه‌فقط یک هنرمند نام‌آور، که معلمی بزرگ بود که هنر و دانش و تجربه‌اش را بی‌دریغ به همگان عرضه می‌داشت.

بدرود مرد صحنه، محپلنگ قلندرخونه بوشهر

دکتر عبدالرحیم مهرور



این دنیا گذرگاهی است از زمان، مکان، جسم و روح انسان‌ها. در این دنیای فانی، هیچ موجودی باقی نمی‌ماند جز نام و نشانی زیبا، به‌ویژه اگر آمیزه‌ای از هنر و اصالت هنرمندی باشد.

ایرج صغیری، فرزند موسی، در محله شکری بوشهر و در خانواده‌ای متین و مذهبی به دنیا آمد. او از همان کودکی با تعزیه و تئاتر رشد کرد تا جایی که نامش بر تارک فرهنگ و هنر ایران درخشید.

استاد ایرج صغیری از آن دسته هنرمندانی بود که هنر نویسندگی، بازیگری و کارگردانی را در ذات و سرشت خود جستجو کرد؛ گویی این استعدادها از همان روز ازل به‌عنوان موهبتی الهی در وجود او نهادینه شده بود. او هنرمندی توانمند در ایفای نقش شمر در تعزیه محله شکری بود و هنوز هم در یادها و خاطره‌ها از او به‌عنوان بهترین «اشقیاخوان» تعزیه نام می‌برند.

دست‌نوشته‌ها و قصه‌هایش نیز از مهارت او در خلق آثاری با شخصیت‌های برگرفته از دل جامعه حکایت دارد.

گاه روح عصیانگری بر ظلم را برنمی‌تابید؛ نمونه بارز آن نقش «اکبر» در نمایش «قلندرخونه» است که بیانگر درون‌گرایی او و ستیز همیشگی‌اش با ظلم بود. همچنین، نقش‌های ماندگاری چون «ابوذر» و «محپلنگ» را از خود به یادگار گذاشت. در واقع، استاد صغیری از عمق باورهایش به تئاتر وارد شد، رشد کرد و بالنده گردید.

چند سال قبل، به همراه دوست دیرینه‌ام، رضا سیاوشی، طبق قرار قبلی به منزل او رفتیم. در حالی که از کمردرد دراز کشیده بود و در کتاب‌هایش غرق بود، قلمش همچنان در دستش استوار بود و مشغول نوشتن «بوسلامه‌های دریایی» بود.

ابهت عجیبی داشت که گواه هنر بی‌بدیلش در تعزیه و تئاتر بود. در آخرین عمل جراحی‌اش در بوشهر همراهش بودم، اما متأسفانه نتوانستم در شیراز نیز در کنارش باشم. اما دست تقدیر روزگار، قانونی به نام «همه» دارد که تاکنون کسی نتوانسته از آن حذر کند؛ و آن هم دیار باقی است.

بدرود، مرد لحظه‌های سترگ و هنرمندانه «قلندرخونه» و «محپلنگ» بوشهر.

بوسلامه: هیولای دریایی

محپلنگ: محمد پلنگ

صغیری؛ اعتبار، اصالت و روح تئاتر بوشهر

هلنا سعادتمند

در سوگ هنرمندی فرزانه، قامت تئاتر بوشهر خمید و سیمای ماندگارش، ایرج صغیری، به دیدار معبود شتافت.

او نه فقط یک نام، که شناسنامه‌ای زنده و پر افتخار برای بوشهر بود؛ انسانی که با تمام وجود، جان و جهانش را وقف اعتلای هنر و فرهنگ این دیار کرد. چگونه می‌توان صغیری را در قاب کلمات گنجاند؟ او فراتر از هر توصیف و تعریفی بود. مردی از جنس خاک و خورشید بوشهر که با نبوغ و شور بی‌بدیلش، آثاری جاودان آفرید و یادگارهایی بی‌نظیر چون «قلندرخانه»، «محپلنگ» خالق اثر زیبای خلخال شوم، خالو نکیسا، و دیگر نگین‌های صحنه‌ی تئاتر را به میراث گذاشت. این آثار، نه تنها مرزهای هنر بوشهر را درنوردیدند، بلکه در حافظه‌ی جمعی مردم ایران نیز حک شدند.

اوج هنر و تعهد او، نه تنها در خلق نمایش‌ها، بلکه در پرورش نسلی از هنرمندان بود که امروز هر یک خود ستون‌هایی محکم در عرصه‌ی فرهنگ این سرزمین به شمار می‌آیند. ایرج صغیری اعتبار، اصالت و روح تئاتر بوشهر است. نامش، یادش و آثار درخشانش تا ابد زنده خواهد ماند و چراغ راه هنردوستان و هنرمندان خواهد بود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

پیام تسلیت مدیر کل آموزش و پرورش استان بوشهر در پی درگذشت استاد ایرج صغیری

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

با نهایت تأسف و تأثر، درگذشت استاد فرهیخته و هنرمند نام‌آور استان بوشهر و کشور، شادروان ایرج صغیری را به خانواده محترم ایشان، جامعه بزرگ فرهنگ و هنر ایران و به‌ویژه هنرمندان و ادب‌دوستان دیار هنرمندپرور بوشهر تسلیت عرض می‌نمایم.

استاد صغیری در سال ۱۳۵۱ با ایفای نقش ماندگار در نمایشنامه «ابوذر» نام بوشهر را بر صحنه هنر ایران زمین طنین‌انداز ساخت و تنها سه سال بعد، با اجرای اثر جاودان «قلندرخانه» در تهران، تئاتر بوشهر را برای همیشه در حافظه فرهنگی کشور ماندگار کرد.

بی‌تردید، لقب «پدر تئاتر آیینی بوشهر» برای ایشان عنوانی شایسته است، اما باید گفت که آن استاد وارسته، فراتر از پدری دلسوز، پاسبان صدیق تئاتر و فرهنگ بوشهر نیز بودند؛ پاسبانی که عمر گرانمایه خویش را در راه اعتلای هنر و صیانت از میراث فرهنگی این خطه سپری کرد.

از درگاه خداوند متعال برای روح بلند آن هنرمند فقید، آرامش ابدی و برای بازماندگان صبر و شکیبایی مسئلت می‌نمایم.

غلامرضا دانش‌فر

از این دهر پر کشید

در سوگ زنده نام ایرج صغیری هنرمند مردمی و برای جان شیفته و سرافراز او

عبدالمجید زنگویی

ایرج ببست رخت و از این دهر پرکشید
پرواز برگزید و راه به سوی قمر کشید
صاحب هنر، صغیری اندیشه‌مند روز
رو در نقاب خاک و رخ از رنج درکشید
او مرد راه بود و هنرمند پرتلاش
برجان خود زعشق چه شور و شرر کشید
استادکاردان تیاتر و شکوه مهر
با قامتی خجسته، نظر با هنر کشید
آورد داستان قلندر، فضای شهر
نقشی بیافرید و بهین کار بر کشید
نقشی بزرگ پیر قلندر به شانه داشت
بر صحنه ها ببرد، که با شور و فر کشید
آیینی و غنای محل را به هم بدوخت
تا بر هنر قرار و مداری دگر کشید
استاد صحنه‌های هنرهای جاودان
الگوی رمز و راز هنر خوش نظر کشید
همسان نخل‌های پرآوازه‌ی جنوب
طرحی زخویش ماندنی و چون شکر کشید
او زنده است، زنده‌ی جاوید سرفراز
او باغ جاودان هنر پر ثمر کشید
نامش همیشگی و گرامی و پر فروغ
ایرج که بر صحیفه‌ی دل نقش زر کشید

زندویان، مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی بوشهر:

استاد صغیری توانست هویت ممتاز و منحصربه‌فرد تئاتر آیینی بوشهر را شکل داده و تثبیت کند

محمد حسین زندویان، مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان بوشهر، در گفت‌وگو با خبرنگار تسنیم با تسلیت درگذشت این استاد پیشکسوت، اظهار داشت: استاد ایرج صغیری طی بیش از پنج دهه فعالیت مستمر و خالصانه در صحنه‌های تئاتر، با خلق آثاری ماندگار و تجربه‌ای بی‌بدیل، نقشی تأثیرگذار و غیرقابل انکار در رشد و اعتلای هنرهای نمایشی در جنوب کشور ایفا کرد.

وی افزود: این هنرمند پرتلاش در طول سالیان متمادی، نسل‌های متعددی از هنرمندان جوان و مستعد این دیار را پرورش داد و با خلاقیت و نگاه عمیق هنری خود، توانست هویت ممتاز و منحصربه‌فرد تئاتر آیینی بوشهر را شکل داده و تثبیت کند.

زندویان با تأکید بر جاودانگی یاد و آثار این هنرمند فقید، خاطرنشان کرد: بی‌تردید، میراث غنی هنری استاد ایرج صغیری نه تنها در حافظه زنده جامعه فرهنگ و هنر استان بوشهر، بلکه در تاریخ معاصر نمایش ایران ماندگار خواهد بود و هم‌چون چراغی پرفروز، راه آیندگان در عرصه فرهنگ و هنر این مرز و بوم را روشن خواهد کرد.

«قلندرخونه» و بنیان‌گذاری تئاتر کار در ایران

بابک شاکر

وقتی از تئاتر ایران دهه ۱۳۵۰ سخن می‌گوییم، معمولاً با دو جریان اصلی مواجهیم: از یک سو، تجربه‌های مدرنیستیِ آمیخته به نمایشنامه‌نویسی اروپایی و اقتباس‌هایِ شبه‌بورژوایی؛ از سوی دیگر، بازخوانی سنت‌های آیینی، تعزیه و نقالی، با هدف خلق «تئاتری ایرانی». اما در این میان، «قلندرخونه» ایرج صغیری جایگاه ویژه‌ای دارد: اثری که نه صرفاً یک نمایش آیینی است و نه تنها یک درام اجتماعی، بلکه نخستین تلاش جدی برای به‌صحنه‌آوردن فرهنگ کار در مقام سوژه‌ی دراماتیک.

کار به‌مثابه‌ی صحنه

«قلندرخونه» در فضای آبدارخانه‌ی مسجد و در شب عاشورا می‌گذرد؛ مکانی که در آن کارگران بارانداز گرد هم آمده‌اند. این انتخابِ مکان و زمان تصادفی نیست: صحنه از همان آغاز، صحنه‌ی کار است. آبدارخانه به‌عنوان فضای حاشیه‌ای مسجد، معادل همان وضعیت کارگر در ساختار اجتماعی است: حضوری بی‌صدا، ضروری و حذف‌شده. صغیری این «حاشیه» را به «متن» بدل می‌کند؛ درست همان چیزی که در نظریه‌های انتقادی تئاتر کار از آن به‌عنوان تغییر جایگاه بدن‌های حذف‌شده یاد می‌شود.

بدن جمعی و ریتم کار

کارگران در نمایش نه از خلال فردیت‌های رمانتیک، بلکه از خلال بدن جمعی تصویر می‌شوند. آن‌ها هم‌صدا و هم‌ریتم سخن می‌گویند، و صغیری از ابزار موسیقی آیینی جنوب (دمام، نوحه، ضرباهنگ محلی) استفاده می‌کند تا ریتمِ کار را به ریتم اجرا پیوند بزند. در نتیجه، نمایش صرفاً درباره‌ی کار نیست؛ بلکه خود به‌مثابه‌ی کار اجرا می‌شود. تماشاگر تجربه می‌کند که چگونه کارِ جمعی نه‌تنها در بندر و بارانداز، بلکه بر صحنه نیز وَجود دارد.

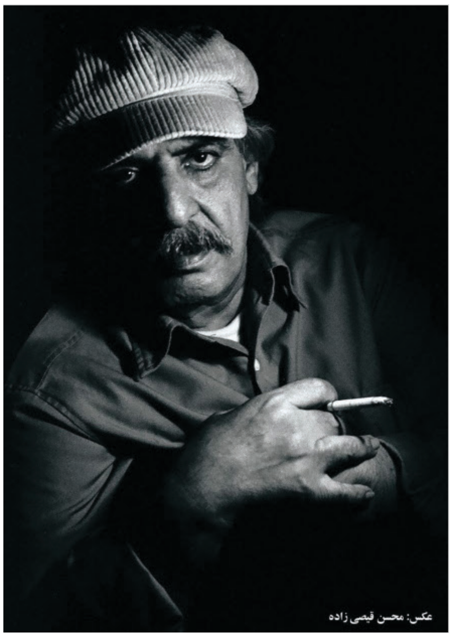
این همان چیزی است که در نظریه‌ی «تئاتر اپیک» نیز دیده می‌شود: فاصله‌گذاری و ریتم به‌عنوان ابزارهایی که کار را به آگاهی بدل می‌کنند. اما در «قلندرخونه»، این فرآیند نه از دل ساختار برشتی، بلکه از بطن آیین عاشورا و موسیقی بومی برمی‌آید. در واقع، صغیری از آیین برای تولید آگاهی اجتماعی بهره می‌گیرد؛ آیین، بدل به ابزاری برای خوانش دوباره‌ی کار می‌شود.

آیین و کارگری

تلاقی آیین و کارگری در این نمایش تصادفی نیست. شب عاشورا زمانی است که یاد جمعی و مقاومت تاریخی زنده می‌شود. صغیری این زمان را به بدن‌های کارگر پیوند می‌زند تا نشان دهد که مقاومت و آیین، هر دو ریشه در کار جمعی و رنج مشترک دارند. از این منظر، «قلندرخونه» نوعی تئاتر آیین-کارگری می‌سازد که با الگوهای مرسوم فولکلور تفاوت دارد. این‌جا آیین دیگر تزئین محلی نیست؛ بلکه زبانِ مشترک بدن‌های کارگر برای بازنمایی خودشانَ است.

از بازنمایی تا کنش

یکی از نکات نظری مهم در «قلندرخونه» این است که نمایش، کارگران را نه‌فقط ابژه‌ی بازنمایی بلکه سوژه‌ی کنش دراماتیک قرار می‌دهد. درام از تصمیم یک کارگر برای نافرمانی (کار نکردن در روز عاشورا) آغاز می‌شود؛ نافرمانی‌ای که هم آیینی است و هم اجتماعی. این لحظه، کارگر را از سطح «ابزار تولید» به سطح «سوژه‌ی سیاسی» ارتقا می‌دهد. همین جابه‌جایی است که «قلندرخونه» را به نخستین صورت‌بندی تئاتر کار در ایران بدل می‌کند.



عکس: محسن قیمی زاده

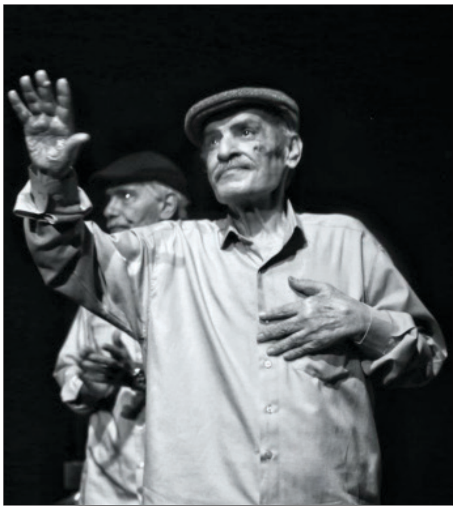
اهمیت نظری در تاریخ تئاتر ایران

«قلندرخونه» نشان داد که می‌توان از دل سنت‌های بومی و آیینی، تئاتری ساخت که نه در خدمت ملی‌گرایی فرهنگی، بلکه در خدمت بازنمایی مناسبات کار و قدرت باشد. این همان نقطه‌ای است که تئاتر اجتماعی ایران، در امتداد تلاش‌های پراکنده‌ی دیگر، برای نخستین بار به‌طور جدی به بدن کارگر روی صحنه رسید. از نظر تاریخی، اثر صغیری را می‌توان هم‌سنگ تجربه‌های جهانی «تئاتر کارگری» دانست؛ تجربه‌هایی که در اروپا و آمریکای لاتین حول بدن جمعی، مناسبات تولید و فرم آیینی شکل گرفتند. اما تفاوت اصلی در این است که صغیری به جای اقتباس مستقیم از برشت یا بونئل، به فرهنگ آیینی جنوب ایران رجوع می‌کند و از دل آن زبان تازه‌ای برای تئاتر کار می‌سازد.

«قلندرخونه» ایرج صغیری نه فقط یک نمایش بوشهری یا آیینی، بلکه نقطه‌ی عزیمت تئاتر کار در ایران است. این اثر نشان داد که می‌توان بدن‌های کارگر را به مرکز صحنه آورد، آیین را با ریتم کار پیوند زد، و از دل فرهنگ محلی، نظریه‌ای بومی برای تئاتر اجتماعی استخراج کرد. جایگاه این نمایش درست در همین است: اولین تئاتر ایرانی که کار و کارگر را نه به‌مثابه موضوع، بلکه به‌مثابه فرم و زبان صحنه به رسمیت شناخت.

بدرود قلندر بوشهری

مجتبی گرگوری مطلق



استاد ایرج صغیری، قلندر بوشهر و تئاترش، هم‌چون درختی تنومند در دل تئاتر، همواره با برگ‌های خود سایه‌بان دل‌های مشتاق هنر بود و ریشه‌اش خاک فرهنگ را در بوشهر و فراسوی آن بارور می‌کرد.

صغیری نه تنها یک بازیگر و کارگردان و نویسنده، که شاعری بود که بر صحنه زندگی شعر می‌سرود و داستان می‌آفرید.

یادش همیشه با قلم و بازیگریش در فیلم و نمایشنامه‌هایی چون «گروه محکومین» و «قلندرخونه» و «محپلنگ» و... زنده خواهد ماند.

هر کدام از این آثار، همچون جواهراتی گرانبها در دل فیلم و تئاتر ایران درخشیدند و یادگاری از استاد را برای نسل‌ها به جا گذاشتند.

حال که در سوگ او نشسته‌ایم، گویی یک ستاره از آسمان هنر ایران افتاده است.

ستاره‌ای که دیگر نمی‌توانیم نور گرم و پراحساسش را در شب‌های تئاتری حس کنیم.

آن‌چه که در محافل تئاتری بوشهر به یادگار خواهد ماند، تنها صدای شجاعانه او در هنگام گفتن دیالوگ‌ها و درخشیدن چشمانش بر صحنه نیست، بلکه روح آزادی‌خواهی و عمیق‌نگری اوست که از هر حرکتش و از هر نقش و آفرینش هنری‌اش می‌بارید.

ایرج صغیری، همچون دریا که گاهی آرام است و گاهی طوفانی، اما همیشه عظمت و سکونت خودش را دارد، همیشه در دلمان خواهد بود.

هنر او، همانند رودخانه‌ای است که از دل کلات و کوه‌های بوشهر جاری شد و به دریا پیوست، اما هیچ‌گاه به فراموشی نمی‌رود.

ما در سوگ رفتن تو، استاد بزرگ، به یاد می‌آوریم که صدای تو و صدای هنر بوشهر هیچ‌گاه خاموش نخواهد شد.

زیرا آثار تو همچون قصه و افسانه برای فرزندان ما و نسل‌های نیامده آینده، خوانده و دیده می‌شود.

روحت شاد و یادت گرامی «قلندر بوشهر».

ملاقات منوچهر و ایرج

در آسمان روشن ابدیت، جایی که غبار رنج‌های زمین فرو می‌ریزد، دو ستاره‌ی جاویدان و پرنور بوشهر، به دیدار هم می‌آیند.

منوچهر آتشی با آن نگاه شعله‌ورِ شاعرانه، و ایرج صغیری با کلامی مستحکم و سرشَار از مهر و معنی، همدیگر را در بغل می‌گیرند و سپس بر نیمکتی از نور می‌نشینند و از گذشته‌ها می‌گویند.

و چیزی نمی گذرد که بادهای بهشتی، آرام‌آرام بر گیسوی فرشته‌ها می‌وزد، و نخل‌های سبز آسمانی، همانند نخل‌های بوشهر، سایه‌ای مهربان بر سرشان می‌گسترانند .



آتشی، با لبخندی از جنس شعر، می‌گوید: ایرج، در صحنه زمین، هنوز نامت در کوچه‌ها می‌پیچد و صدایت در دل مردم زنده است.

و صغیری، با چشمانی که برق زندگی در آن خاموش نشده، پاسخ می‌دهد:ککای مو، منوچهر، پس ندیده‌ای که هنوز شعر تو مثل نسیم دریا، هر روز بر دل‌ها می‌وزد. منوچهر می‌دانی چیست، ما هرگز نرفته‌ایم، ما در دل مردمان‌مان مانده‌ایم.

آن‌گاه، نوای شعری از آتشی با دیالوگ دلنشین صغیری در هم می‌آمیزد و آسمان پر می‌شود از طنین جاودانگی.



بوشهر و ما در زمین دلتنگیم، اما در بهشت، این دو بزرگ، دوباره به هم رسیده‌اند.

و چه باشکوه است این دیدار، دیداری که اشک شوق فرشتگان را نیز جاری می‌کند.

خداحافظ ایرج صغیری، سلام ما را به منوچهر آتشی برسان.



سپاسگزاریم

«دکتر یونس قیصی‌زاده»؛ سپاسگزاریم. سپاسگزاریم که در لحظه اندوهبار خاموشی «استاد ایرج صغیری» که غروبش داغی بزرگ بر دل اهل عشق نهاد، شما از همان دم نخست شنیدن خبر این داغ، بی هیچ درنگی تمامی توان و دل مشغولی خود را وقف هماهنگی و برنامه ترخیص و انتقال پیکر استاد و فراهم‌سازی آیین بدرقه‌ای شایسته نام ایشان کردید.

آیینی که نه فقط مراسمی برای وداع بود، که جلوه‌ای از احترام به مقام دانایی و پاسداشت عمر پرثمر یکی از فرهیختگان این دیار بود.

بی‌گمان، اگر تلاش‌های دلسوزانه و پیگیری‌های شما و دیگر همراهان نبود، این مراسم به شکوه و آرامشی که شایسته‌ی جایگاه استاد صغیری بود، برگزار نمی‌شد.

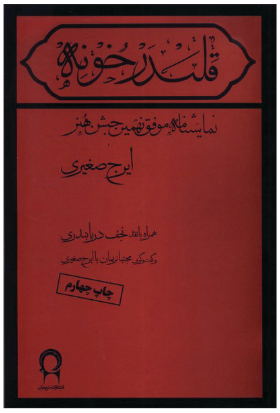
شما و تنی چند از عزیزان دیارم در این راه، نه تنها باری از دوش خانواده، یاران و شاگردان استاد برداشتید، بلکه در حقیقت با همت و اخلاص خود، ادای دینی به جامعه هنر و فرهنگ و حافظه‌ی جمعی سرزمین‌مان کردید.

این نوشته، قطره‌ای‌ست در برابر دریای زحمات شما، که فقط خدا می‌داند در پس پرده چه تلاش و پیگیری و رفت و آمدی داشتید، و ادای سپاسی صمیمانه است به مردی که در لحظه‌های سخت، با علم بر همه حرف و حواشی‌ها، شأن هنر و فرهنگ و حرمت زحمات استاد را پاس داشت، و بدانید نام خویش را به نیکی در کنار نام جاودان ایرج صغیری در ذهن ما نشاندید.



چگونه استاد صغیری، «پدر تئاتر آیینی ایران» لقب گرفت

«ایرج صغیری» بر اثر ایست قلبی در بیمارستان پیوند ابن سینای شیراز در ۷۸ سالگی درگذشت. او با «قلندرخونه» تئاتر بوشهر را در دهه ۵۰ در کشور زبانزد خاص و عام کرد و به‌دلیل اجرای منحصربه‌فرد این اثر، توانست شیوه متفاوتی از نمایش آیینی را در این دهه به رخ بکشند.



به گفته سیدمحسن حسن‌زاده، منتقد تئاتر، «این نمایش برای نخستین‌بار در سال ۱۳۵۴ در نهمین جشن فرهنگ و هنر شیراز اجرا شد که به جای این‌که از روی صحنه تئاتر آغاز شود از سالن انتظار دانشکده ادبیات شیراز (پردیس ارم) شروع شد و دسته عزادار سینه‌زنان، با نواختن سنج و دمام و بوق شاخی درحالی‌که پیشاپیش آنها دو تن عَلَم به‌دست حرکت می‌کردند، داخل تالار شدند. چند تن از بازیگران عود می‌سوزاندند و گلاب می‌پاشیدند و به سمت صحنه می‌رفتند. عبور دسته عزاداران از میان تماشاگران در سالن انتظار مثل عبور آنها از کوچه‌های بوشهر بود. با این آغاز از همان لحظه نخست بر این موضوع تأکید می‌شد که مراسم عزاداری عنصرِ عمده نمایش است. قلندرخونه سپس در مهر همان سال در سالن اصلی تئاتر شهر و در آبان در سالن ۲۵ شهریور تماشاخانه سنگلج به روی صحنه رفت. «قلندرخونه» به ۱۷ فستیوال جهانی دعوت و به‌عنوان نمایش برگزیده سال ۱۳۵۴ معرفی شد. پس از اجرای این نمایش و تأثیر آن، ایرج صغیری از سوی رسانه‌ها و منتقدان عنوان «پدر تئاتر آیینی ایران» لقب گرفت.

صغیری پس از آفرینش «قلندرخونه»، نمایشنامه‌های دیگری چون «محپلنگ»، «سرباز»، «شب شولای عبدالرحمن»، «مادربزرگ» و... را نوشت. وی در کنار تئاتر، از سینما و داستان‌نویسی بازنماند و در عرصه سینما اثری چون «سفر غریب» را آفرید و در عرصه داستان هم «خالو نکیسا، بنات النعش و یوزپلنگ»، «خلخال شوم»، «آواز تیتروها» ... را راهی بازار کرد. صغیری البته تنها به خلق این آثار اکتفا نکرد و بخش اعظمی از عمر خود را صرف نوشتن مقالات پژوهشی در حوزه فرهنگ، هنر و آیین‌های بومی بوشهر کرد تا بدین شکل دین خود را به فرهنگ و هنر جنوب ادا کند.

ایرج صغیری متولد اول آذر ۱۳۲۵ در بوشهر بازیگر، کارگردان، نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس جنوبی بود. او با بازی در نقش ابوذر در تئاتری که با همکاری داریوش ارجمند و نظارت علی شریعتی در دانشگاه فردوسی و حسینیه ارشاد اجرا شد، توانست مهارت خود را به نمایش بگذارد و به محبوبیت دست یابد. این هنرمند ظهر روز دوشنبه، ۱۰ شهریور جاری پس از تحمل یک دوره طولانی بیماری در بیمارستان ابوعلی‌سینای شیراز جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.

جهانشیر یاراحمدی، رئیس انجمن هنرهای نمایشی استان بوشهر پیش از این در گفت‌وگویی استاد صغیری را ستون تئاتر بوشهر و بنیانگذار تئاتر آیینی در ایران خوانده و تاکید کرده بود که «استاد صغیری نه تنها به تئاتر بوشهر خدمت زیادی کرد، بلکه در تعالی فرهنگ و هنر بوشهر نقش بی‌بدیلی را ایفا کرد. بی‌شک برشمردن خدماتی که او به فرهنگ و هنر استان کرده نیاز به تدقیق و حوصله فراوان دارد.»

سرویس استان‌های خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) در بوشهر.

آتشی که برافروختی

غلامحسین دریانورد

از دلِ تاریخ می‌آیی، استاد
از کوچه‌های قناسِ «شکری»،
از دیوارهای نم‌زده‌ی مهربان،
مرا می‌خوانی:
«از آتش عبور کن... سرافراز بمان...»
آتشی که تو برافروختی
در «قلندرخانه»ای میان سینه‌ها
هنوز خاموش نیست،
هنوز در رگ‌هایم می‌دود،
مثل خونِ سرخِ عاشقان
که هرگز در خاک نمی‌نشیند.

پنجاه سال گذشته است
و من دوازده ساله بودم،
پسینی که تو را شناختم
نه در صحنه‌های پُر زرق و برق،
نه زیر نورهای پُرطمطراق؛
در میدانِ جنگ بود
تنگنای صحنه
میان صداهای کوبنده‌ی کهن.
صدای تن‌ها در گوشم می‌پیچد،
جهان ریخته بود،
و حقیقت...
فریادِ جان‌سوزِ جاشوها بود،
زخم‌های تنِ تپنده بود،
که هیچ کس نمی‌توانست بخواند.

آه «محپلنگ!»
پلنگی که جان گرفت
و بر صحنه جان سپرد.
پیرمردی در گوشه‌ی سالن گریست،
التماس کرد: «نکشیدش... گناه دارد.»
آن لحظه دانستم
تو جادو نکردی،
آیین را برهنه کردی
از خاک،
از عرقِ پیشانی‌های سوخته،
از نفس‌های بریده‌ی بی‌تاب.
نه نمایش بود،
که زندگی را به چشم ما آوردی،
با همه‌ی سایه‌ها و سکوت‌هایش.

ناخدای من بودی
در این «سفرِ غریب»
در دریایی پُر از پری،
در آسمانی پُر از «بنات‌النّعش»
پُر از یوزپلنگ‌هایی
که پلنگ‌آسا می‌دوند روی صحنه



و هیچ‌کس مرز میان خواب و واقعیت را نمی‌فهمد.

در باغستانی پُر از کُنارهای «بال‌بالو»
من «ولید»ی‌ام،
بر سطحه‌ی «بوم» تئاترِ تو،
با بادهایی که از سَواحلِ بوشهر می‌وزد،
از «تل عاشقان»
از دل‌شوره‌های «زارحسین».

تو گفتی:
«ادا درنیاور... صادق باش...
اگر در درونت نهیبی بود،
آن وقت خلق کن...»
این جمله، چراغِ راهِ من شد،
ستاره‌ای که در شَبِ تاریکِ هنر می‌لرزد
و گاه گم می‌شود میان دود و سکوت.

« صغیری» بزرگ
پدرِ تئاترِ آیینیِ ایران،
من هنوز شاگردِ همان آتشم
که در «محپلنگ» و «قلندرخانه» برافروختی.
اگرچه «سرخور»ی‌ام
هنوز راه می‌رود
در همین کوچه‌های بوشهر،
و صدای زاری می‌شنوم
که میان دیوارهای کهن می‌پیچد
و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را بخواند.

هر بار که قلم به دست می‌گیرم
یا صحنه‌ای در خیال رقم می‌زنم،
سایه‌ی تو را حس می‌کنم،
روحت را در هر کلمه می‌بینم،
در هر حرکت، در هر نفس.
می‌دانی... و می‌دانم،
من تنها یک شاگرد نیستم،
وارثِ آتشی‌ام
که تو از دلِ خاک برآوردی
و به آسمان‌ها رساندی
ایرج عزیز

پی‌نوشت: با الهام از گفتگوی استاد با مجله نمایش شماره ۲۵۷ و برخی از عناوین آثار ایشان

در سوگ استاد ایرج صغیری؛
آن مردِ بی‌مرزِ صحنه، قلم و دل

اسمعیل تبادار

در بیمارستان پیوند اعضای شیراز، چراغی خاموش شد که سال‌ها روشنی‌بخش جان‌های مشتاق بود. استاد ایرج صغیری، آن نازنین مردِ تئاتر و ادبیات، آن قلندرِ واژه و آیین، پس از روزهایی پررنج، آرام گرفت و به آغوش خاک پیوست. اما مگر می‌شود نَام او را با خاک یکی دانست؟
او از جنس افسانه بود، از جنس نغمه‌های جنوب، از جنس شعله‌هایی که خاموش نمی‌شوند.
او نه فقط هنرمندی برجسته، بلکه ستون اول تئاتر جنوب بود؛ و بی‌اغراق، پدر تئاتر بوشهر. کسی که با دستان خالی و دلی پر، صحنه را از خاک برآورد و با جان خود، به آن روح بخشید. تئاتر در بوشهر، با نام او آغاز شد، با نفس او رشد کرد، و با «قلندرخونه» به اوج رسید.
اما صغیری، تنها مردِ صحنه نبود؛ او معلم بود، آموزگار جان‌ها، و استادِ واژه‌ها. در کلاس‌های ادبیات، واژه‌ها در دهانش جان می‌گرفتند و شعر، از نگاهش جاری می‌شد. او نه فقط درس می‌داد، بلکه معنا می‌بخشید؛ نه فقط قواعد زبان را می‌آموخت، بلکه روحِ زبان را در جان شاگردانش می‌دمید.
من، که سال‌ها در سایه‌اش زیستم، هنوز صدای آهسته‌اش را در گوش جانم می‌شنوم؛ صدایی که نه فقط آموزش می‌داد، بلکه جان می‌بخشید. او با «قلندرخونه»، مرزها را شکست. تئاتر را از صحنه بیرون کشید و به دل مردم برد. آیین را با روایت آمیخت، درد را با زیبایی و خاک را با آسمان.
استاد صغیری، در مقام معلم، همچون باغبانی بود که نهال‌های اندیشه را با صبر و عشق پرورش می‌داد. در نگاهش، ادب و ادبیات، نه ابزارِ آموزش، بلکه آئینِ زیستن بود. او با سکوتش حرف می‌زد، با نگاهش می‌آموخت و با حضورشَ آرامش می‌بخشیدَ.
در کنار او بودن، درس زندگی بود؛ درس فروتنی، درس وقار، درس عشق به فرهنگ و انسان.
استاد جان، تو رفتی، اما رد قدم‌هایت هنوز بر خاک این سرزمین پیداست.
تو رفتی، اما ما هنوز در سایه‌ات ایستاده‌ایم، هنوز از تو می‌آموزیم، هنوز با نامت نفس می کشیم.
خدایت بیامرزد، ای مردِ بی‌ادعا، ای استادِ بی‌تکرار، ای پدرِ صحنه‌ها و واژه‌ها.
نامت را با افتخار، در دل و در صحنه، در کلاس و در خاطرهَ، تا همیشه زمزمه خواهیم کرد.

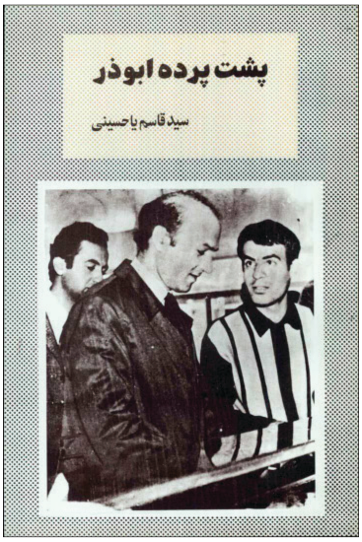
مسافر غریب

عزیزالله حاجی مشهدی

خبری تلخ و ناگوار شنیدم؛ ایرج صغیری، بازیگر و کارگردان نام‌آشنای تئاتر و چهره‌ای دوست‌داشتنی برای مردم بوشهر، پس از مدت‌ها مبارزه با بیماری؛ چشم از جهان فروبست.
آشنایی من با ایرج، (با نام اصلی ابوالحسن صغیری) به سال ۱۳۴۷ بازمی گردد، در روزگاری که هر دو در دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد هم کلاسی بودیم. سال ۱۳۵۱، پس از پایان دوره‌ی کارشناسی، او به زادگاهش بازگشت و من نیز به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان پیوستم. از آن پس، مسیر زندگی ما هرچند جدا شد، اما نگاه من همواره با کارهایش همراه بود؛ گاه که به تهران می‌آمد، دیدارهایی تازه و پرشور داشتیم و او با چشمانی پر از عشق به صحنه و قصه، از جهان هنر برایم می گفت. روزی، پس از تماشای فیلم سینمایی: «سفر غریب» (۱۳۶۵) از او که نویسندگی و کارگردانی آن را برعهده داشت، با شوخی و صمیمیتی که می‌دانستم از من نخواهد رنجید؛ به او گفتم: «ایرج جان، تو در تئاتر درخشش بیش‌تری داری!» شاید به همین دلیل بود که «سفر غریب» اولین و آخرین تجربه‌ی سینمایی او شد.
...خودش نیز به خوبی باور داشت که در صحنه‌ی نمایش، پرفروغ‌تر می‌درخشد. برای او تئاتر از هر هنر دیگری، به زندگی نزدیک‌تر به نظر می‌رسید.
آخرین بار او را در حوزه‌ی هنری دیدم؛ روزی که برای تقدیر از کارنامه‌ی هنری‌اش دعوت شده بود. پس از مراسم، به دفتر کارم در مدرسه‌ی کارگاه فیلمنامه‌نویسی آمد و من آشکارا شادمانی‌اش را از دریافت لوح و تندیس، در چهره و در چشم‌هایش می‌دیدم.
تصویر باشکوه او در صحنه‌ی نمایش «ابوذر»، در کنار دیگر هم دانشکده‌ای ما داریوش ارجمند، در دانشگاه مشهد، و موفقیت او در نمایش معروف «قلندرخونه» هنوز در ذهنم زنده است؛ حضوری که هرگز فراموش نمی‌شود و یادش تا همیشه با ما خواهد ماند.
امروز، با شنیدن خبر رفتنش، بسیار غمگین شدم؛ اما مطمئنم که روحش در هر نگاه عاشقانه به تئاتر، در هر قصه‌ی روایت‌شده و در هر صحنه‌یی که نفس هنرمندان جاری است، همچنان زنده خواهد بود.
روانش شاد و در آرامش و یادش تا همیشه مانا باد.

ایرج صغیری که در گذشت، آمده بود که بگذرد!

سوسن شریعتی



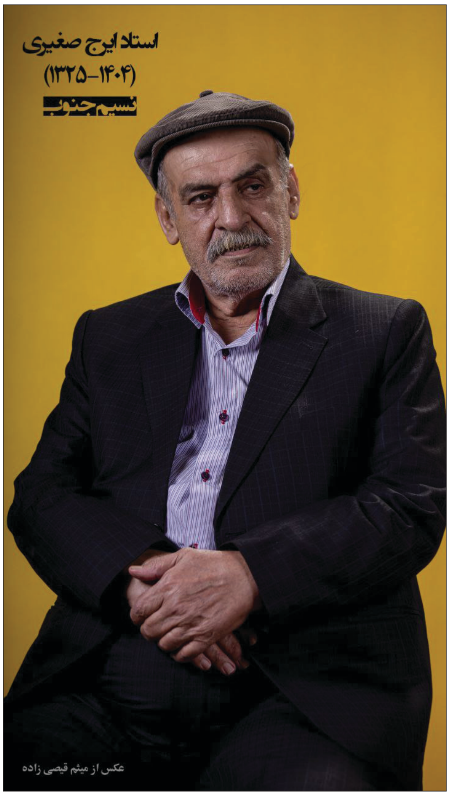
ایرج صغیری در گذشت. مشهور بود به "پدر تئاتر بوشهر" اما ماجرای او و تئاتر به خراسان دهه ۴۰ بر می‌گردد؛ زمانی که دانشجوی دانشکده ادبیات مشهد می شود و شاگرد علی شریعتی؛ شاگردی که در آغاز به استاد و درس اش بی اعتنا و بدبین است و عشق مشترک به تئاتر می آید و از این دو، خویشاوند می سازد. نمایشنامه " بار دیگر ابوذر" به قلم رضا دانشور – دانشجوی دیگر شریعتی در آن سال ها– برای اولین بار در سالن رازی دانشکده پزشکی مشهد در سال ۱۳۴۹ به اجرا در می آید. ایرج صغیری است که ابوذر می شود. نمایشی تک نفره با موضوعی مذهبی. استقبال بی نظیر دانشجویان و جنجالی که به پا می شود در اسناد ساواک گزارش شده بود.
شریعتی و صغیری به جسارتی دیگر مشتاق می‌شوند و آن اجرای این نمایشنامه دو سال بعد در حسینیه ارشاد است. مکانی غریب‌تر از قبل. در دانشگاه ورود موضوعی مذهبی غریب بود و در حسینیه، ورود تئاتر. از مکان گذشته زمان هم مساعد چنین نوآوری‌هایی نیست. تابستان جهنمی ۵۱: اعدام‌های پی در پی زندانیان سیاسی، تعقیب و گریزهای خیابانی چریک و پلیس، اوج گیری فتاوی علیه شریعتی و دست آخر ماموران رنگارنگ و ریز و درشت ساواک که مدام بالای سر حسینیه رژه می‌روند و گزارش تلگراف می کنند. شریعتی از همه سو متهم است و مشکوک. صغیری علی رغم خطرات رنگارنگ به بازی در نقش خود ادامه می دهد و این بار ابوذر می‌شود وسط سالن حسینیه ارشاد! غوغایی است و باز گزارش ساواک. شریعتی از این‌همه چه مفتخر است: "شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای مطلب خود کامران شدم."(بار دیگر ابوذر)...استاد و شاگرد، علیرغم تهدیدهای مکرر و قاطعانه نیروهای معترض و سنتی به بمب گذاری صحنه؛ یکی با سخنرانی خود و ان دیگری با اجرای نقش " تنهای ربذه"، حادثه آفرینان یک " واقعه" می شوند. شریعتی است که آن شب را " واقعه " می خواند و با افتخار می گوید:
" این واقعه در متن مذهب، هنر، جامعه و در رابطه گسسته روشنفکر و مردم، عنوان یک فصل بود. فصلی که صد سال دیر آغاز شد."
شریعتی با بازی این قلندر بوشهری در نقش ابوذر موفق می شود یک آرزوی دیرینه را محقق کند: "آشتی خواهر و برادری که قرن ها است با یکدیگر قهر بوده‌اند: مذهب و هنر ".
ایرج صغیری از ان تابستان به بعد به کارگردانی و نویسندگی ادامه داد. در جشن هنر شیراز در سال ۵۴ "قلندر خونه" را به صحنه برد، هیاهو به پا کرد و آن را در سالن اصلی تئاتر شهر و سنگلج به اجرا گذاشت، به جشنواره‌های خارجی دعوت شد هرچند سایه ابوذر مانع از خروجش از کشور شد. پس از انقلاب هم کارگردان بود و نویسنده و البته و گریزان از مرکز و " بوشهر – نشین"؛ بی تلاشی برای دیده شدن؛ فارغ از کین ورزی های " زیرپوستی ".
دوست داشت شعر همشهری اش منوچهر اتشی را:
"آمده بود که بگذرد"
تا امروز که:
" رفت ...تا شاخه ای دیگر بروید..."

تئاتر ایران و یادی از ایرج صغیری

دکتر محمود دهقانی

با نامِ ایرج صغیری نه در بوشهر بلکه نخست در مادرید اسپانَیا و پس از آن تهران آشنا شدم. دوری بیش از نیم سده من از ایران باعث همه این فراز وِ فرودها بود. در سفری به ایران پس از نقدی درباره گر شُدن و تلفِ شمار بالایی از آهوان آبخوستِ خارگ و بازتابَ در نسیم‌جنوب که سر و صدای بسیاری به پا کرد و یکی دو رادیو در برون مرز هم آن را در برنامه خود خواندند، اگر حافظه ام خطا نُکند رفتم به زهرا رضایی طراحانی، هنرمند پُرتلاش گستره محیط زیست در بوشهر سر زدم و از آن‌جا راهی ایران شناسی و با یکی دوتای دیگر از جمله آقای قاسم یاحسینی عزیز که در ساختمانی تاریخی نشسته بودند سر زدم. پس از آن چند دقیقه هم آقای صغیری را دیدم و به خیال خودم که با ایشان حرف‌های بسیاری برای گفتن دارم تا فرصتی دیگر خداحافظی کردیم.

نخستین بار که نامِ ایرج صغیری را شنیدم غروبِ دل‌انگیزی بود کهَ همراه عباس جوانمرد، منوچهر فرهنگی بنیانگذار مدرسه ایران‌زمین، ناصر بانکی، دکتر ژیان و چند تن دیگر در منزل نقاش پرآوازه ایرانی علی اصغر معصومی در مادرید اسپانیا مهمان بودیم. آقای عباس جوانمرد شعری از منوچهر آتشی همراه سازِ علی اصغر معصومی دکلمه کردند و پس از آن نام بوشِهر و هنرمندان و از جمله نامِ هنرمند آن روز تئاتر بوشهر ایرج صغیری به میان آمدَ. آقای جوانمرد ایرج صغیری را می شناخت و حتی از تاریخ تئاتر بوشهر نیز آگاهی خوبی داشت. این گذشتَ تا در



سفری به ایران که آقای جوانمرد هم در ایران و در سوره تهران تدریس می‌کرد در منزل ایشان که تازه از نیاوران نقل مکان کرده بود چند هنرمند خوب آن روزها از جمله خسرو شکیبایی و پرویز کلانتری هم حضور داشتند، بودم. از بوشهر مقداری میگو و از باغ میراث پدری چند کارتن رطب برای آقای جوانمرد به تهران برده بودم. خسرو با آن‌که قند خون هم داشت اما نتوانست از چند کله رطب بگذرد. با مکثی که ویژه خودش بود و به‌راستی کسی نمی‌توانست به آن گونه مکث کند و تبسم بزند گفت برای بابات فاتحه میدم. آقای پرویز کلانتری هم شوخی اش گل کرده بود که رطبِ باغِ بابات شیرین‌تر از داستان‌های کوتاهت در مجلهِ گرَدونِ عباس معروفی است. من هم به سبک بوشهری‌ها چیزی برای گفتن نداشتم مگر آن‌که با خنده جواب خنده بدهم و بگویم: نوش‌جان‌تان.

باز برای دومین بار بود که میگو و رطب ارث پدرم آقای جوانمرد را یاد بوشهر و هنرمندان بوشهری انداخت و از رسول پرویزی، صادق چوبک، محمد بیابانی، منوچهر آتشی؛ نعمتی‌زاده و ایرج صغیری گفتگو به میان آورد و حرف‌های بسیاری گفته شد. به ویژه در باره فیلمِ تنگسیر کلی حرف‌های هنری به میان آمد.

با شنیدن خبرِ درگذشت ایرج صغیری نویسنده و هنرمند بزرگِ تئاترِ بوشهر، یادِ عباس جوانمرد پدر تئاتر ایران افتادم کَه خود و مصطفی اسکویی به پا گرفتن تئاترِ ایران خدمت کردند و ایرج صغیری نیز پیش افتادنِ تئاتر بوشهر ریشه در تلاش هنرمندانه او داشت و عبَاس جوانمرد از ایشان به نیکی یاد کرد. یاد ایرج صغیری این هنرمند بزرگ بوشهری که دیدار با او به دلم ماند، گرامی باد.



صحنه بی صغیری ماند

ولید صفری

در کوچه‌های قدیمی بوشهر، همیشه خانه‌ای بود که چراغش به احترام هنر روشن می‌ماند. خانه‌ای که وقتی درش را می گشودی، بوی صحنه تئاتر، نفس بازیگر و شوق زندگی جاری می‌شد. صاحب آن خانه، مردی بود که با نگاهی ژرف، کلامی دلنشین و روحی بزرگ، قصه‌پرداز لحظه‌های ناب این شهر بود، ایرج صغیری. او تنها کارگردان و هنرمند نبود، او پدر تئاتر بوشهر بود. مردی که قلندرخانه را بنا کرد، اما در حقیقت خانه‌ای بزرگ‌تر در دل همه‌ی ما ساخت، خانه‌ای از عشق، فرهنگ و خاطره.

ایرج صغیری حتی در روزهایی که بیماری جسمش را خم کرده بود، دلش هم‌چنان راست‌قامت و جوان می‌تپید. او هر بار که به خانه ورزشکاران و هنرمندان می‌آمد، با چشمانی پر از شوق و صدایی لرزان از ذوق، جمع را سرشار از انرژی می کرد. برای او ورزش و فوتبال تنها یک بازی نبود، پلی بود میان نسل‌ها، میان هنرمند و ورزشکار، میان فرهنگ و شور زندگی. نشست‌های دورهمی با حضور او رنگی دیگر داشت. کافی بود وارد شود، سکوتی کوتاه، سپس خنده‌ای نرم، و بعد داستانی که تنها او بلد بود تعریف کند. داستان‌هایی از رنج و عشق، از صحنه و زندگی. همان‌جا بود که پیشکسوتان ورزش در کنارش احساس می کردند بخشی از یک نمایش بزرگ هستند، نمایشی که کارگردانش زندگی بود و بازیگر برجسته‌اش ایرج صغیری. امروز، چراغ آن خانه خاموش شده، اما قصه‌های او در دل ما روشن است. پدر تئاتر بوشهر رفت، اما رد پایش در صحنه‌های این شهر ماندگار خواهد بود. او به ما آموخت که هنر تنها روی صحنه نیست، در لبخند دوستان، در غیرت ورزشکاران و در همدلی یک شهر هم جریان دارد. بوشهر یک هنرمند را از دست داد، اما تاریخش یک افسانه را به یاد سپرد.

روحش شاد و یادش جاودانه.

به یاد استاد ایرج صغیری؛ هنرمندی که نباید فراموش شود

محمود حمزه‌ئیان

درگذشت استاد ایرج صغیری، کارگردان برجسته و تأثیرگذار تئاتر بوشهر، ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر برای فرهنگ و هنر این دیار است. او سال‌ها از عمر خود را وقف اعتلای فرهنگ و هنر بوشهر کرد و با آثاری چون «قلندرخونه» که در فهرست آثار ملی میراث فرهنگی ناملموس نیز ثبت شده است، در حافظه جمعی مردم این شهر و فراتر از آن جای گرفت. ایرج صغیری نه تنها یک کارگردان که یک معلم، پژوهشگر و الهام‌بخش برای نسل‌های مختلف هنرمندان بوشهری بود.

فقدان این استاد بزرگ هنر بوشهر بسیار تلخ است اما آن‌چه امروز بیش از پیش اهمیت دارد، فراتر رفتن از غم و سوگ است. میبایست به ابعاد مختلف زندگی او پرداخت؛ از سال‌های آغازین تولدش تا روز دهم شهریور ۱۴۰۴ که چشم از جهان فروبست. زندگی و کارنامه هنری او بخشی از تاریخ تئاتر بوشهر است و ثبت دقیق آن می‌تواند چراغی پرفروغ برای آیندگان باشد.



نگاهی به سنت‌های فرهنگی در غرب نشان می‌دهد که حتی پس از قرن‌ها، کوچک‌ترین سند و یادگار از هنرمندان‌شان ارزشمند شمرده می‌شود. یک نامه شخصی، یک طرح ناقص یا حتی یادداشت روزانه می‌تواند دستمایه پژوهش‌ها و کتاب‌های متعدد گردد. همین جزئیات است که زندگی یک هنرمند را از مرز زمان عبور می‌دهد و به نسل‌های آینده می‌رساند. در مقابل، بسیاری از بزرگان هنر در ایران پس از درگذشت، به تدریج در غبار فراموشی محو می‌شوند؛ نه به دلیل کم‌اهمیتی آثارشان، بلکه به خاطر کم‌کاری ما در ثبت و ضبط خاطرات و روایت‌های مرتبط با آنان.

امروز فرصتی است که نگذاریم این اتفاق تلخ برای استاد صغیری تکرار شود. او بخشی از حافظه فرهنگی بوشهر ماست و بی‌تردید زندگی‌اش لایه‌های ناشناخته بسیاری دارد که می‌تواند الهام‌بخش پژوهشگران، هنرمندان و علاقه‌مندان باشد. برای این کار نیاز است خانواده، دوستان، شاگردان و همه کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند، روایت‌های خود را هرچند کوتاه و ساده بازگو کنند. خاطره‌ای از یک تمرین تئاتر، گفت‌وگویی دوستانه، یا حتی یک جمله الهام‌بخش می‌تواند ارزشمند باشد.

در کنار این، مسئولیت نویسندگان، پژوهشگران و اهالی رسانه دوچندان است. آن‌ها می‌توانند این روایت‌ها را گردآوری کرده و در قالب مقالات، کتاب‌ها یا حتی مستندهای تصویری سخاوتمندانه در اختیار عموم قرار دهند. اگر چنین شود، یاد و نام ایرج صغیری نه تنها در ذهن هم‌نسلانش، بلکه در تاریخ هنر ایران جاودانه خواهد ماند.

جاودانگی هنرمندان تنها با آثارشان رقم نمی‌خورد، بلکه با روایت‌ها و خاطراتی که اطرافیان‌شان ثبت می‌کنند نیز زنده می‌ماند. بیایید ما نیز مسئولیت خود را در قبال بزرگان هنر ادا کنیم و بگذاریم نسل‌های آینده بدانند که در این سرزمین، هنرمندی به نام ایرج صغیری زیست و آثاری خلق کرد که بی تردید سزاوار جاودانگی است.

بدرود شمر مهربان: خاطره‌ای از ایرج صغیری

ماشالله قدسی

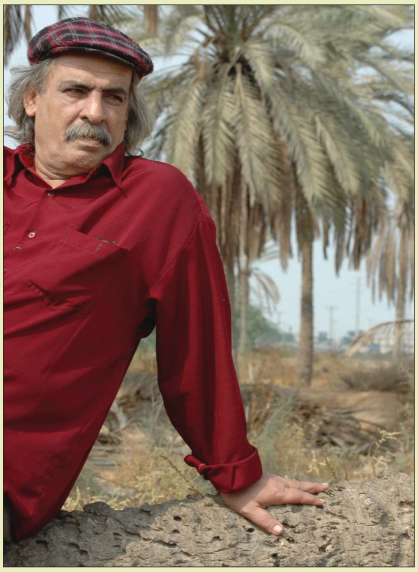
خاطره ما، بچه‌های نوجوان و جوان محله‌های شکری و سنگی از ایرج، با بازی او در نقش شمر در تعزیه تاسوعا و عاشورا در محله شکری گره خورده است. بازی زیبای او در خاطره‌ها ماندگار شد؛ به‌ویژه در لحظه‌ای که باید سر امام حسین را از تن جدا می کرد، این تراژدی در ذهن نوجوان من، که می‌دانستم برادر او، محمد صغیری، در نقش امام حسین بازی می کند، سوالی بزرگ ایجاد می کرد: چگونه این اتفاق ممکن است؟

روز تاسوعا، که تعزیه ناتمام بود، در خیال منِ نوجوان، شاید این تراژدی با صلحی میان این دو برادر پایان می‌یافت و سر از تن جدا نمی‌شد. باید تا فردا، روز عاشورا، صبر می کردم؛ اما این واقعه باید رخ می‌داد تا تاریخ همچنان تکرار شود و ما هر سال شاهد این جدال تاریخی باشیم.

امروز، ایرج، این شمر مهربان که باید اعتراف کنم از امام حسینِ تعزیه نیز مهربان‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسید، درگذشته است. اما مشکل و گیجی دیگری که در رویاهای کودکانه ما وجود داشت، هم‌زمانی این جدال تاریخی قرن‌ها پیش با رقابت تیم‌های «ایرانجوان» و «شاهین» بود که شمر و امام حسینِ تعزیه در آن‌ها بازی می کردند؛ جدالی که چگونه می‌شد آن را در استادیوم سبخی بوشهر تحلیل کرد؟

این خاطرات شیرین از ایرج برای ما مرور می‌شود و مرور خواهد شد. از گذر زمان، این روزگار پر از سختی، چه درسی خواهیم آموخت؟ یادش گرامی باد.

نام صغیری در تئاتر ایران ماندگار است



جهانشیر یاراحمدی، نویسنده و پژوهشگر جنوبی که در این سال‌ها پژوهش‌های عمیق و ژرفی را در عرصه هنر نمایش و تعزیه استان بوشهر انجام داده، با تسلیت درگذشت ایرج صغیری، نبود وی را ضایعه جبران ناپذیری برای جامعه هنری و تئاتری جنوب کشور توصیف کرد و به خبرنگار ایبنا در بوشهر گفت: تا زمانی که هنر تئاتر در این سامان جریان دارد، نام و یاد ایرج صغیری زنده خواهد ماند. صغیری در تئاتر ایران کاری کرد که تا پیش از این کسی آن را انجام نداده و تجربه نکرده بود. او در ایام جوانی با اتکا بر دانش و تجربه‌ای که از نمایش‌های آیینی و سنتی و تعزیه داشت و همچنین تولید آثار مدرن و غربی، پی به این مهم برد که راه ماندگار تئاتر ایران این است که از بستر فرهنگی خودمان خلق کنیم.

به عقیده وی، هر اثری که نشات گرفته از بستر فرهنگی و جغرافیایی هر قومی باشد، قطعاً این اثر همیشه زنده خواهد ماند. صغیری با همین ایده به سراغ تولید «قلندرخونه» در سال ۱۳۵۴ رفت و خیلی زود نتیجه گرفت. او با نمایش این اثر در جشن هنر شیراز تحسین همه هنرمندان جهان و ایران را که در این رویداد حضور داشتند، برانگیخت و همان‌جا رسماً اعلام کرد که «راه نجات تئاتر ایران، رجوع به آیین‌ها و سنت‌های ماست.» صغیری در پنج، شش دهه بعد از تولید این اثر همواره در این مسیر قدم برداشت؛ چه در آثار نوشتاری، چه آثار تئاتری و چه آثار پژوهشی و... هرگز از این ایده فاصله نگرفت.

یاراحمدی تاکید کرد: از این دید من، ایمان به این ایده و فکر فرهنگی مهم‌ترین اتفاقی است که در زندگی یک فرد می‌تواند وجود داشته باشد و او را جاودانه کند. درست مانند مسیری که صغیری رفت و به همین دلیل ماندگار و جاودانه شد. صغیری برای اولین بار تئاتر بوشهر هم به ایرانیان و هم به جهانیان معرفی کرد. به جرات می گویم ما تا پیش از آفرینش «قلدرخونه» نام و نشانی در تئاتر ایران نداشتیم. از این رو، «قلندرخونه» صغیری نقطه آغازی برای اتفاق‌ها و این رویدادهای تئاتری این منطقه است.

تسلیت

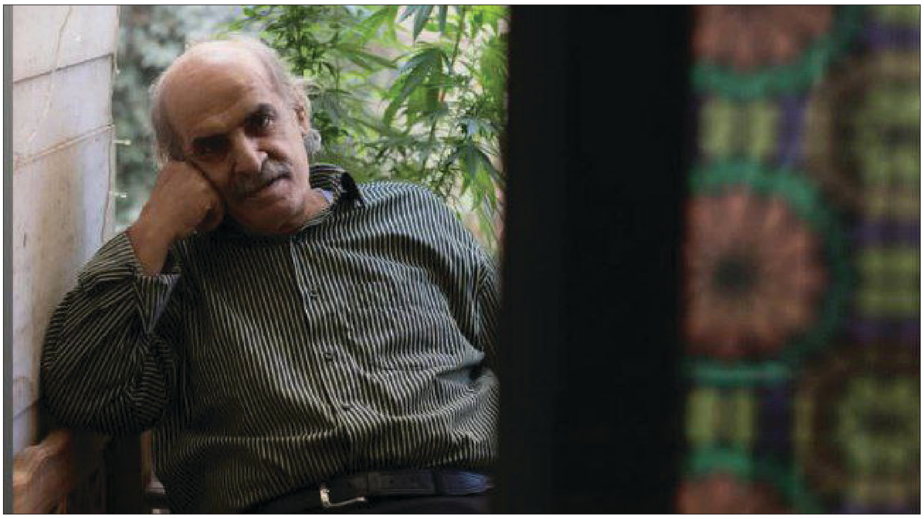
به نام خدا
هنر همواره چراغی است که تاریکی‌ها را می‌شکافد و راه آینده را روشن می‌سازد. در این مسیر، هنرمندان راستین با اندیشه و خلاقیت خویش جاودانه می‌شوند و در جان فرهنگ یک سرزمین ماندگار می‌گردند. استاد ایرج صغیری از جمله این چهره‌های درخشان بود که با سال‌ها تلاش در عرصه تئاتر، سهمی گران‌قدر در اعتلای فرهنگ و هنر استان بوشهر بر جای نهاد.
با احترام و قدردانی از تلاش‌های این استاد بزرگ، ضایعه درگذشت ایشان را به خانواده گرامی، جامعه فرهنگی و هنری استان و تمامی دوستداران تئاتر تسلیت عرض می‌نمایند و برای آن زنده‌یاد آرامش ابدی و برای بازماندگان صبر و شکیبایی از درگاه خداوند مسئلت دارند.
انجمن دوستداران کتاب شهرستان گناوه
بنیاد رشد و اندیشه سازندگی استان بوشهر - شعبه شهرستان گناوه
انجمن خیریه نسیم زندگی
انجمن فردوسی روستای بهنیاری



به نام خدا
استاد ایرج صغیری یک «هویت» بود؛ او با نواها و آیین‌های جنوب پیوندی جاودانه برقرار کرد و در «قلندرخونه» نگاه زیباشناسانه خود را به فرهنگ این دیار بخشید. مردی که زندگی جنوبی را در صحنه نمایش به رخ جهانیان کشید و همچون نمایش «سربازش»، خود نیز سربازی وفادار در عرصه هنر بود. او از «خالونکیسا» گفت و خواند و شب را به شولای عبدالرحمان سپرد؛ دل در گرو خاک و آب جنوب داشت و اکنون در آغوش خاک آرام گرفته است. بزرگ بود و بزرگ ماند؛ چون ابوذر به اوج رسید.
امروز اگرچه او درگذشت، اما یاد و راه هنر فاخرش زنده خواهد ماند؛ هنری که شاگردانی پروراند تا تئاتر دانش‌آموزی جانی تازه بگیرد و به احترام «پدر تئاتر بوشهر» قد برافرازد.
زندگی در گذر لحظات و ثانیه‌ها معنا می‌یابد؛ و هر چه بر سن افزوده می‌شود، ارزش این لحظه‌ها بیشتر حس می‌گردد. استاد صغیری با زندگی و آثارش، معنای این ارزشمندی را به ما آموخت.
این مصیبت بزرگ را به خانواده محترم ایشان، جامعه هنری و همه دوستداران تئاتر و سینمای فاخر تسلیت عرض می‌نمایم.
محمود حسنی توابع
معاون پرورشی و فرهنگی اداره کل آموزش و پرورش استان بوشهر

صغیری و مغناطیس حضورش

مهدی انصاری



چرا ما باید دورِ تو بنشینیم؟ چه چیزی باعث می شد مرکز ثقل یکَ جهان داستانی و نمایشی باشی؟ این مغناطیس از کجا می‌آمد؟ سحر کلام یک نقال بزرگ؟ کتابخانه‌ی زنده‌ای که می تونستی با یک سوال از دورترین و جزیی‌ترین گوشه‌های فرهنگ عامه مردم جنوب از دانشش خوشه بچینی؟ و...
به این فکر می کنم نسبت من با مغناطیس تو چیست؟ چه چیزی در من نیست که در شعاع تاثیر این آهنربا کامل می‌شود؟ نیروی گریز از مرکزی هست آیا؟
به نظرم همه چیز در کلمه "یاغی" خلاصه می‌شود. یک یاغی درونم دارم که بزدل و ترسوست، محافظه‌کار است، دست و دلش می‌لرزد و مصالحه‌جوست. یاغی درونم در این میدان مغناطیسی است که قدرت می گیرد. چرا؟ چون تو راوی یاغیان بودی از "اکبرِ حسین علی سالار" قلندرخونه تا "کویدِ کرم" نمایش سرباز. حتی سرباز احمدی هم کهَ اول نمایش مطیع بود، آخر نمایش یاغی میشه. عشق یاغی اش می کنه. عشقِ ستاره. خود ستاره هم مثل بواش "کویدِ کرم" یاغیه. پس تو راوی موزیری‌ها، جاشوان، کارگران، سربازها، کولوها، تبعیدی‌ها، زارسین‌ها، دی حلیموها، خالو نکیساها و... بودی.
تو راوی مردم بودی.
صبحی که می خواستی بری ختم منوچهر آتشی تو مسجد جامع عطار،گزیده‌هاش رو برداشتی. پرسیدم آقا "عبدوی جط" رو میخونی؟ گفتی "خنجرها، بوسه ها و پیمان ها"
اسب سفید خسته‌ای بودی. پیمان ها برایت مهمتر بود.
و چند سال بعدش رفتی دیر و از زن "علی سمیل"، یکی از مهم‌ترین یاغیان جنوب مصاحبه گرفتی.
علی کُر سمیله، جنگ کردنش سی سیله...
جنگ کردن تو برای نشان دادن بود، به تماشا گذاشتن.
تو بازیگرانت رو اسکن روحی می‌کردی و بر همین اساس براشون نقش می‌نوشتی. میلی در من بود. من هم سعی کرده بودم به اندازه خودم یاغی باشم. شاید برای همین بود که دبیرستان را هفت ساله تمام کردم و کارگر که بودم به نیروگاه و بعد صدرا اخراج شدم و... میلی که می خواستم اکبر قلندرخونه باشم اما نبودم.
من حتی نمی‌تونستم شبیه تو باشم، نمی‌تونستم تو باشم. تقلید هم کار بیهوده ای بود.
یک روز که سر ظهر رسیدم خونه تازه فاطی خانم سفره انداخته بود گفت بشین، گفتم سیرم ممنون، و تعارف کردم. گفتی درستن هلیله ای‌ها قلیه نیست در جهانی می‌سازن اما قلیه ظلم‌آبادی‌ها، اصل قلیه‌ان! خونه خراب قلیه راژگو پس می‌زنی! جواب فاطی چه میدی؟ مزه اون قلیه رو نمیشه به کلام درآورد. پسر خونه بودم. بعد گفتی بشین و کاغذ قلم وردار که باید شب شولا تموم



از راست: مهدی انصاری، عباس باک، ایرج صغیری، مهدی میمدی، محسن مکاری، در هتل مرمر، بهمن ۱۳۸۰، جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر.(عکس از جلیل گلستانیان)

کنم.
تا حالا ندیدم چشم‌های کسی برای ورود به سالن نمایش این‌طور برق بزنه که فروردین امسال وقتی وارد پلاتو شدی جرقه زد. بعد عباس جوادی و محسن مکاری و سهیل عرب رو به خط کردی و بهم گفتی از جلوشون رد شو و آخرین میزان سنت رو دادی.
یاغی پیر و خسته فردا جسمت رو به خاک می‌سپارند اما ما منتظر میزان سن ایم.
اگر این متن پیوستگی ندارد و این ذهن پراکنده است بخاطر این است که مرکز ثقل خود را از دست داده است. مغناطیس اش را از دست داده است.
"یه چیزی تو سینه ام می خداد بترکه."

مهر جاودان؛ فاطمه و اقلیما، دو ستون زندگی استاد ایرج صغیری

نسیم فقیه



در زندگی پرفراز و نشیب استاد ایرج صغیری، تا آن‌جا که من از نزدیک سراغ دارم، دو چهره درخشان همواره چون دو ستاره راهنما در آسمان وجودش می‌درخشیدند: همسر فهیم و فداکارش، فاطمه میمدی، و دختر نازنین و همراه همیشگی‌اش، اقلیما صغیری. این دو زن، نه‌تنها نقش‌های خانوادگی خود را با عشق و تعهد ایفا کردند، بلکه در عرصه‌های فرهنگی، هنری و پژوهشی، یار و یاور استاد بودند؛ دو ستون استوار که زندگی و اندیشه‌های استاد بر آن‌ها تکیه داشت.

«فاطمه میمدی»، بانویی مهربان، باوقار و صبور، سال‌ها در کنار استاد صغیری زیست و با مهر بی‌پایان خود، خانه‌ای گرم و آرام برای خانواده ساخت.

او نه‌تنها همسر استاد بود، بلکه در روزهای سخت بیماری، پرستاری دلسوز و همراهی خستگی‌ناپذیر بود. با قلبی سرشار از عشق، در کنار دخترش اقلیما، پیگیر درمان و مراقبت‌های استاد بود و هرگز لحظه‌ای از پای



ننشست. حضور فاطمه در زندگی استاد، همچون سایه‌ای آرامش‌بخش، پناهگاهی برای روح خسته او بود.

در کنار مادر، «اقلیما صغیری» نیز چون پروانه‌ای به دور شمع وجود پدر می‌چرخید. او نه‌تنها دختر استاد بود، بلکه دستیار هنری، پژوهشی و فرهنگی‌اش نیز به‌شمار می‌رفت. اقلیما با عشقی عمیق و بی‌پایان، در همه فعالیت‌های فرهنگی و هنری استاد حضوری مؤثر داشت. او مشوقی بی‌نظیر برای پدر بود؛ دختری که با



فهم و درک بالا، مسیر هنر و فرهنگ را برای استاد هموار می‌کرد. وابستگی میان این پدر و دختر، فراتر از کلمات بود؛ پیوندی از جنس عشق، همدلی و هم‌فکری.

استاد صغیری نیز با نگاهی سرشار از مهری بی‌پایان، فاطمه و اقلیما را نه‌تنها اعضای خانواده، بلکه هم‌رازان و همراهان خود می‌دانست. او در سایه محبت بی‌دریغ همسر و دخترش، توانست آثار فرهنگی و هنری ماندگاری خلق کند؛ آثاری که ریشه در عشق خانوادگی و حمایت بی‌وقفه این دو زن داشت.

این مقاله، ادای دینی است به دو بانوی بزرگ که با عشق، صبر، و همراهی، زندگی استاد ایرج صغیری را معنا بخشیدند. فاطمه و اقلیما، نماد مهر و وفاداری‌اند؛ دو روح لطیف که در کنار استاد، تاریخچه‌ای از عشق و فرهنگ را رقم زدند. در خاطره استاد، نام این دو همیشه زنده خواهد ماند؛ چون دو شعله روشن در تاریکی‌های زندگی، چون دو دست گرم در سرمای روزگار.

معاون حقوقی رئیس‌جمهور:

استاد ایرج صغیری آینهٔ افتخار هنر متعهد ایران است

معاون حقوقی رئیس‌جمهور گفت: استاد ایرج صغیری، هنرمند فقید بوشهری و پدر تئاتر آیینی ایران، آینهٔ افتخار هنر متعهد است.

به گزارش ایرنا، حجت‌الاسلام مجید انصاری در آیین گرامیداشت استاد ایرج صغیری با بیان این‌که بوشهر استانی هنرپرور و دارای سابقه‌ای درخشان در حوزهٔ فرهنگ و هنر است، اظهار کرد: وظیفهٔ خود دانستم به نمایندگی از ریاست جمهوری و دولت در این مجلس برای عرض تسلیت حضور پیدا کنم و مراتب تسلیت خود و دکتر پزشکیان رئیس‌جمهور را به خانواده محترم، بستگان و جامعهٔ هنری کشور به ویژه هنرمندان استان بوشهر اعلام کنم.

وی افزود: خداوند مردانی را که دارای جوهر ذاتی هنر هستند، در مسیر رشد و شکوفایی این استعداد قرار می‌دهد و استاد صغیری نیز در این مسیر به چهره‌ای درخشان و آینهٔ افتخار کشور تبدیل شد.

معاون حقوقی رئیس‌جمهور با اشاره به سوابق درخشان هنری استاد صغیری در حوزه فیلمنامه‌نویسی و کارگردانی تصریح کرد: وی در دورانی با بزرگان چون دکتر علی شریعتی در دانشگاه فردوسی مشهد همکاری داشت و در نمایشنامه ابوذر به کارگردانی داریوش ارجمند به عنوان بازیگر حضور یافت؛ نمایشی که اثری سیاسی، اعتقادی و اجتماعی بود و در مشهد، تهران و حسینیه ارشاد اجرا شد.

انصاری با توصیف استاد صغیری به عنوان هنرمندی مردمی، برای بازماندگان آن مرحوم صبر و عزت مسئلت کرد.

چهره‌ای ماندگار در عرصه فرهنگ و هنر

انسان‌های بزرگ هرگز نمی‌میرند؛ تنها خورشیدِ وجودشان در افقی دیگر طلوع می‌کند.

درگذشت استاد ایرج صغیری، پدر تئاتر آیینی استان بوشهر و چهره‌ای ماندگار در عرصه فرهنگ و هنر این دیار را به خانواده محترم ایشان، جامعه هنری استان بوشهر و تمامی دلبستگان فرهنگ اصیل ایرانی تسلیت می‌گوییم.

او که عمری را به عشق و از جان مایه گذاشت تا ریشه‌های آیین‌های بومی و نمایش‌های سنتی سرزمین‌مان را زنده نگاه دارد، امروز خود به اسطوره‌ای تبدیل شده که یاد و نامش برای همیشه در تارک فرهنگ این مرز و بوم خواهد درخشید.

«اینجانب، درگذشت این هنرمند بزرگوار را به شما و همه عزیزان و دوستداران ایشان صمیمانه تسلیت می‌گویم و برای شما به ویژه خانواده محترم، صبر و آرامش آرزو دارم. روحش شاد و یادش گرامی باد.»

حمیده ماحوزی - مدیر کل اسبق فرهنگ و هنر استان بوشهر



صاحب امتیاز: نسیم فقیه
مدیر مسئول و سردبیر:
دکتر یونس قیصی‌زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب - تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساب: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

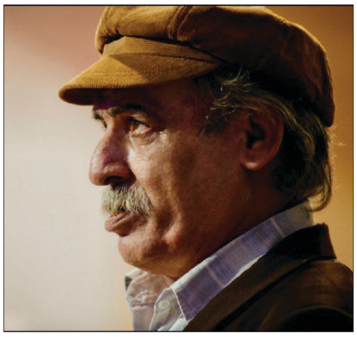
nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱
این هفته‌نامه با هزینه شخصی و بدون استفاده از یارانه‌های مطبوعات و آگهی دولتی منتشر می‌شود
www.nasimjonoub.com

بدرود با خالق «قلندرخونه»

دکتر محمدجواد حق‌شناس

خبر درگذشت استاد ایرج صغیری، نویسنده، نمایشنامه‌نویس، کارگردان و هنرمند نام‌آشنا، جامعه‌ی فرهنگی بوشهر و ایران را در اندوهی عمیق فروبرد. او متولد نخستین روز آذرماه ۱۳۲۵ در بوشهر بود و دهم شهریورماه ۱۴۰۴ درگذشت؛ اما عمر او نه با تقویم، که با آثاری که خلق کرد سنجیده می‌شود. صغیری در مقام یک هنرمند چندبُعدی، هم بر صحنه‌ی نمایش حضور داشت، هم در عرصه‌ی نویسندگی و هم در روایت سینمایی. او از آن دسته هنرمندانی بود که کارنامه‌شان یک «شهادت‌نامه‌ی زیسته» است؛ شهادتی بر رنج، امید و هویت مردمان جنوب.



شهرت نخستین او به سال‌هایی بازمی‌گردد که در کنار داریوش ارجمند و با هدایت فکری دکتر علی شریعتی در تئاتر «ابوذر» ایفای نقش کرد. همان‌جا بود که نگاه متعهد و توانایی شگفت‌انگیزش در صحنه آشکار شد. از همان زمان صغیری کوشید تا هنر را از سطح سرگرمی فراتر برد و آن را ابزاری برای گفت‌وگوی اجتماعی و پرسشگری فرهنگی سازد.

نمایشنامه‌ی «قلندرخونه» شاید شاخص‌ترین اثر او باشد؛ نمایشی که نه تنها در بیستمین دوره‌ی جایزه‌ی کتاب فصل شایسته‌ی تقدیر شناخته شد، بلکه به‌مثابه سندی فرهنگی جایگاه ویژه‌ای در تئاتر معاصر ایران یافت. «قلندرخونه» صدای جنوب بود؛ پژواکی از کوچه‌ها و قهوه‌خانه‌ها، و بازنمایی آیین‌ها، خرافات، رنج‌ها و مقاومت‌های مردمانی که همیشه در حاشیه‌ی نگاه رسمی زیسته‌اند. در این اثر، صغیری به‌نوعی تاریخ نانوشته‌ی اجتماعی بوشهر و هم‌اقلیمش را روی صحنه آورد و بدین‌گونه سهمی بی‌بدیل در ثبت حافظه‌ی جمعی ایفا کرد.

او اما تنها یک نمایشنامه‌نویس نبود. در مقام کارگردان، آثاری همچون «سفر غریب»، «محپلنگ»، «سرباز» و «شب شولای عبدالرحمان» را به صحنه و پرده برد و هر بار کوشید بر لایه‌ای تازه از فرهنگ بومی نور بتاباند. در مقام داستان‌نویس نیز آثاری چون «خالو نکیسا»، «بنات‌النعش و یوزپلنگ»، «خلخال شوم» و «محپلنگ، ایرج» را خلق کرد؛ داستان‌هایی که در آنها زبان محلی و تخیل اقلیمی با دغدغه‌های انسان معاصر درهم می‌آمیزد. در نوشته‌های او، بوشهر نه یک جغرافیا، که یک جهان است؛ جهانی آکنده از افسانه‌ها، اسطوره‌ها و واقعیت‌های تلخ و شیرین.

اهمیت ایرج صغیری را باید در سه بُعد دید: نخست در خلق ادبیاتی که هم ریشه در سرزمین جنوب دارد و هم افق ملی و انسانی می‌گشاید؛ دوم در پیوندزدن هنر با تعهد اجتماعی، به‌ویژه در روزگاری که تئاتر و ادبیات بیشتر به انزوا رانده شده‌اند؛ و سوم در بازآفرینی هویت بومی به زبانی جهانی. او نه‌تنها هنرمند، بلکه حامل حافظه‌ی تاریخی و فرهنگی یک اقلیم بود و آثارش به‌مثابه آینه‌ای در برابر ماست تا خود را بازشناسیم.

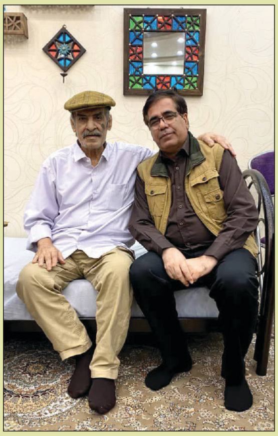
مرگ او خسران بزرگی است برای بوشهر، که همواره خاستگاه نامداران فرهنگ بوده است؛ از آتشی بزرگ در شعر و موسیقی گرفته تا صغیری در عرصه‌ی نمایش و داستان. اما همان‌گونه که هر هنرمند راستین در مرگ خویش زاده می‌شود، ایرج نیز اکنون در آثارش جاودانه است. نسل‌های آینده وقتی «قلندرخونه» را بخوانند یا داستان‌هایش را ورق بزنند، با روح هنرمندی روبه‌رو خواهند شد که ریشه در خاک و شور دریا داشت و همچون نخلی سرفراز چشم به افق‌های دور.

اکنون که او رفته است، بر ماست که نه تنها یادش را گرامی بداریم، بلکه راهش را ادامه دهیم. در روزگاری که فرهنگ و هنر در تنگنای اقتصاد و سیاست گرفتار آمده، یادآوری نام ایرج بزرگ به ما هشدار می‌دهد که بی‌هنر نمی‌توان زیست. او نشان داد که حتی در محدودترین شرایط نیز می‌توان اثری آفرید که هم محلی باشد و هم جهانی، هم ریشه‌دار و هم نو.

ایرج صغیری رفت، اما بوشهر و ایران او را فراموش نخواهند کرد. قلندرخونه‌ی او همچنان روشن است و در آن صداهای مردمی شنیده می‌شود که برای شنیده‌شدن نیازمند زبان هنرمندانی چون او بودند. سلام بر او که با قلم و صحنه زیست و بدرود با او که در خاک آرام گرفت؛ اما در خاطره‌ی دوستداران و همشهریانش زنده خواهد ماند.

ناخدای ماهر دریاهای سوژه و کلمه

دکتر یونس قیصی زاده



درگذشت استاد ایرج صغیری، ضربه‌ای بزرگ برای فرهنگ و هنر بوشهر است، برای نسل دهه چهل و پنجاه، ایشان با روشن کردن چراغ نمایش آئینی با اجرای تئاتر تکرار نشدنی «قلندرخانه» و سپس «محپلنگ» شناخته می‌شود، چراغی که فروغش کل صحنه نمایش کشور را روشن نمود. نسل هنرمندی در آن زمان در کنار و تحت هدایت وی تربیت و بزرگ شد که توانستند تئاتر بوشهر را جان دهند و تا چندین دهه با اندوخته‌های آن زمان، بر روی صحنه افتخار بیافرینند.

اما استاد ایرج صغیری برای نسل‌های بعدی که از دیدن این نمایش‌ها محروم ماندند، چه جذابیتی دارد؟!

به نظر من یکی از مزایای زندگی هنری و فرهنگی استاد صغیری، ماندن در بوشهر و علاقمندی وی به پرورش هنرمندان و اهل فرهنگ باسواد و متخصص بود، وی بدون خساست و تکبر و بی هیچ انتظاری در طی چندین دهه از حضور خود در بوشهر، درب خانه‌اش را بر روی همه علاقمندان به فرهنگ و هنر باز گذاشت تا هر کس به فراخور آن‌چه نیاز داشت از مزرعه پرثمر دانش وی بهره ببرد، هر اتفاق فرهنگی و هنری مهمی که در عرصه فرهنگ و هنر این چند دهه اخیر در بوشهر رخ داد، به نوعی نقش پر رنگ استاد صغیری در آن دیده می‌شود، اگر صدا و سیمای بوشهر نیاز به نویسنده و نمایش داشت، حاضر بود. اگر برنامه معرفی فرهنگ و تاریخ محلی بود، حاضر بود. اگر برگزاری جشنواره نمایش محلی، استانی و کشوری بود، حاضر بود. اگر انتشار روزنامه و نشریه در بوشهر بود، حاضر بود. اگر کارگاه داستان بود، حاضر بود. اگر جمع‌آوری و چاپ خاطرات شفاهی بود، حاضر بود. اگر چاپ و رونمایی کتاب بود، حاضر بود و اگر... در چندین دهه محفل و برنامه فرهنگی و هنری در بوشهر برگزار نشد که یک ستون آن حضور موثر و مفید استاد صغیری نباشد.

در تمامی این برنامه‌ها و محافل و انجمن‌ها و نشست‌های عمومی و خصوصی، استاد صغیری چون شمعی پرتوان، دانش، تجربه، تخصص، افکار و ایده‌های خود را مطرح می‌کرد و جمع مشتاق چون پروانه‌ای گرداگرد وی می‌اندوختند و بر ارتفاع پرواز خود می‌افزودند.

ذهن قوی، مبتکر، خلاق و منسجم وی همانند ناخدایی ماهر دریاهای سوژه و کلمه را می‌شکافت و سوار بر موج‌های اشتیاق و یادگیری شاگردانش، سواحل را در می‌نوردید.

از سخن گفتن خسته نمی‌شد، از نوشتن دست نمی‌کشید و هم‌زمان از آموختن لذت می‌برد.

عمری را با خواندن کتاب، دیدن فیلم وتاتر و شنیدن نظرات و خاطرات گذراند، اما سخاوتمندانه همه را به همه، عرضه کرد، معلمی بود که عشق می‌کرد وقتی دانش‌آموزش بزرگ می‌شد، افتخار می‌کرد وقتی شاگردش اوج می‌گرفت.

در فقدانش جز افسوس به حال خودمان چه می‌توان گفت که از چنین گنجینه پربار فرهنگی، هنری و تاریخی محروم شدیم.